

خدا و نقشه اش برای بشریت

نوشته: اوالد فرانک

(نه ایشان را) عبادت خواهند نمود و چهره او را (نه ایشان را) خواهند دید و اسم وی (نه اسم ایشان) بر پیشانی ایشان خواهد بود. » (مکاشفه ۲۲ : ۳ - ۴) و در انتها آن یگانه‌ای که در آغاز صحبت کرده بود، باز به سخن می‌آید و می‌گوید: «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را به حسب اعمالش جزا دهم. من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.» (مکاشفه ۲۲ : ۱۲ - ۱۳)

ما به خاطر میراث ایمانی که یک بار به مقدّسین تعلیم داده شد، می‌خواهیم در کلام خدا استوار بمانیم. آن چه که هنوز تحقق نیافته است در زمان معین تحقق خواهد یافت. (حقوق ۲ : ۲ - ۳) در زمان تحقق معلوم خواهد شد که خداوند، نقشه‌های بزرگ خود را جامه عمل پوشانده، و رأی ازلی خود را محقق ساخته است. هنگامی که زمان در ابدیت حل شود، دیگر نیازی به پسر انسان، متوسط، شفیع و غیره نخواهد بود. خداوند خدا در مکان بلند خود خواهد بود و ما نیز با وی خواهیم بود. مکاشفه ۲۱ : ۳ - ۷ به بهترین نحو وضعیّت نهایی را تشریح می‌کند: «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت. و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد. و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.» آمین! آمین!

آن که شایسته جلال و اکرام است:

در دانیال ۷: ۹ - ۱۰ واقعه‌ای شگرف برای ما شرح داده شده است: «و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کروورها کروور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید.» بی‌شک خدا نه پیر مرد است و نه پدر بزرگ. او پدر است و همیشه همان است، خدا عوض نمی‌شود. مسئله به سن و سال او مربوط نمی‌شود. دانیال در این رؤیا او را به عنوان داور و بلندترین مقام در کبریایی خود دید. دانیال در ۷: ۱۳ چنین شهادت می‌دهد: «و در رؤیای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند.»

جای تعجب است وقتی که در عهد جدید پسر انسان را به شکل این پیر عالی مقام می‌بینیم. رؤیای یوحنا در مکاشفه ۱: ۱۳ - ۱۴ از این قرار است: «و در میان هفت چراغدان شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود، و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش.» دانیال نبی خدا را با موهای سفید بر سر به ما نشان می‌دهد، و در عهد جدید نیز پسر انسان، عیسی مسیح، به همین شکل، یعنی با سری پوشیده از موهای سفید برای ما ترسیم می‌شود. این مسئله تأیید جدیدی است بر این مدعا، که مکاشفه پسر در خدا حل می‌شود. (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۸) در مکاشفه ۱: ۷ - ۸ چنین آمده است: «اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امتهای جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین. من هستم الف و یاء، اول و آخر، می‌گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق.»

در مکاشفه ۲۰: ۱۱ دآوری نهایی برای ما تشریح شده است، یوحنا چنین شهادت می‌دهد: «و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.» تا آخرین باب کتاب مقدس، به عنصرهای زمانی ای بر می‌خوریم که به ابدیت مربوط نمی‌شوند. به عنوان مثال، در مکاشفه ۲۲ صحبت از درخت حیات که هر ماه ثمر می‌دهد، می‌باشد. این واقعه در هزاره روی خواهد داد. (حزقیال ۴۷: ۱۲) هم چنین صحبت از تخت خدا و برّه است، ولی به صورت مفرد و نه به صورت جمع، از او صحبت شده است: «و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و برّه در آن خواهد بود و بندگان (نه بندگانسان) او را

فهرست مطالب:

پیش گفتار.....	۱
مقدمه.....	۲
الوهیت.....	۶
خداوند به شکل فرشته.....	۱۲
یک توضیح.....	۱۵
انتقال.....	۱۷
خالق.....	۲۰
هستم.....	۲۱
پادشاه.....	۲۲
داور.....	۲۴
توقف.....	۲۵
پل.....	۲۸
خلقت الهی.....	۲۹
مقام پسر.....	۳۳
عیسی به صورت انسان.....	۳۶
خادم.....	۳۸
نبی (پیغمبر).....	۴۱
برّه خدا.....	۴۳
کاهن.....	۴۴
متوسط و شفیع.....	۴۶
فرزندان خدا.....	۴۸
آن که شایسته جلال و اکرام است.....	۵۰

شده است، او آن را به برادران خود، یعنی کسانی که می‌توانند در حقیقت خدا را پدر آسمانی خود خطاب کنند، آشکار می‌کند. در پسر خدا همه چیز به ما داده شده است: «که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است. و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.» (کولسیان ۲: ۹-۱۰) چنان که ملاحظه می‌شود، وقتی که خداوند ما انسان شد، می‌بایست وظایف گوناگونی را که به وی محول شده بود، تشخیص می‌داد. عیسی در آن زمان گفت: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهند.» (یوحنا ۵: ۳۸)

ضمن مطالعه کلام خدا، باید به شهادت آن ایمان کاملی داشته باشیم. عیسی می‌فرماید: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷: ۳) او هم چنین گفت: «و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.» (یوحنا ۶: ۴۰) اهمیت ایمان به مکاشفه خدا در پسر، در آیه زیر به این صورت بیان شده است: «آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.» (یوحنا ۳: ۳۶) با وجود این که خداوند ما به صورتهای گوناگون خویشتن را آشکار ساخته است، ما به فراسوی قالب بشری نگریسته، با تو ما هم صدا شده و در اعتراف خود می‌گوییم: «... ای خداوند من و ای خدای من.» (یوحنا ۲۰: ۲۸) همان طوری که پولس رسول شهادت داد، فقط کسانی که در حقیقت روح القدس را یافته‌اند، می‌توانند شهادت بدهند که عیسی مسیح خداوند است. (اول قرنتیان ۱۲: ۳)

عیسی، به عنوان شبان نیکو زندگی خود را فدا کرد تا از ما، برهه‌هایی برای مرتع خود، و گله‌ای که توسط دست او هدایت شود، بسازد. او پادشاه و کاهن است و ما را نیز پادشاهان و کهنه ساخت. (اول پطرس ۲: ۴-۱۰) عیسی به عنوان پسر، ما را به پسران و دختران خدا مبدل کرد. (افسیان ۱: ۵) کسی که عیسی را به شکل انسان نزد خدا می‌بیند، باید به یاد داشته باشد که همه این امور واقع شد تا نقشه ازلای خدا برای نوع بشر تحقق پیدا کند. عیسی به عنوان پسر خدا نقش منجی را دارد، به عنوان پسر انسان، نبی است و به عنوان پسر داوود پادشاه است. او بر تخت خود جلوس خواهد فرمود و ما هزار سال با وی سلطنت خواهیم کرد. (مکاشفه ۳: ۲۰-۲۱) او این وعده عالی را به خاصان خود داده است. (مکاشفه ۳: ۲۰-۲۱) و پس از آن است که زمان در ابدیت حل می‌شود و خدا کل در کل خواهد بود.

فرزندان خدا:

رابطه میان خدا و انسانها به واسطه پسر انسان در عبرانیان ۲: ۶ - ۹ برای ما شرح داده می‌شود: «لکن کسی که در موضعی شهادت داده، گفت: چیست انسان که او را به خاطر آوری یا پسر انسان که او را تنقذ نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی پست‌تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی. همه چیز را زیر پاهای او نهادی. پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الآن هنوز نمی‌بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد. اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد.» همه این وقایع به خاطر ما رخ داده‌اند. در عبرانیان ۲: ۱۰ - ۱۱ آورده شده است: «زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زان رو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.» (عبرانیان ۲: ۱۰ - ۱۱)

همه آن چه که در عهد عتیق به عنوان وعده آورده شده، در عهد جدید مو به مو محقق می‌شود. خداوند پس از قیامش، خطاب به زنانی که به مقبره او آمده بودند گفت: «... م‌ترسید! رفته، برادرانم را بگوئید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.» (متی ۲۸: ۱۰) این قضیه که تقدیس کننده و تقدیس شدگان یک پدر دارند، در یوحنا ۲۰: ۱۷ نیز تأیید می‌شود: «عیسی بدو گفت: مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.»

در زمان پایانی معلوم خواهد شد که به صورت پسر خدا متبدل شده‌ایم، یوحنا می‌نویسد: «ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آن چه خواهیم بود، لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنان که هست خواهیم دید.» (اول یوحنا ۳: ۲) همان طوری که این مسئله با یقین عنوان شد، با یقین نیز تحقق خواهد یافت، نقشه ازلی خدا برای کسانی که به او ایمان دارند به تحقق نهایی خود نزدیک است.

در مزمور ۲۲: ۲۲ چنین می‌خوانیم: «نام تو را به برادران خود اعلام خواهیم کرد. در میان جماعت تو را تسبیح خواهیم خواند.» این نام به همگان اعلام نمی‌شود. بلکه چنان که نوشته

پیش گفتار:

«و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.» (یوحنا ۱۷: ۳)

خدای آسمان و زمین، همان خدایی که بود و هست و می‌آید، چنین مقدر فرمود که جهانیان بتوانند با حکمت خود او را بشناسند. چرا که حکمت انسان در نزد خدا جهالت است.

کلیسای حقیقی خدا از زمان پنطیکاست تا به امروز همواره سعی کرده است تا به خاطر میراث ایمانی که یک بار به مقدسین تعلیم داده شده است، در کلام حقیقی خدا استوار بماند. ولی متأسفانه باید گفت که آن چه امروزه شاهد آن هستیم، این است که کلام زنده خدا، نه آن گونه که سپرده شده است، بلکه آن گونه که سلیقه‌ها و گرایشهای فکری و عقیدتی بسیاری از به ظاهر حکیمان این جهان ایجاب می‌کند، تعلیم داده می‌شود. و بدین ترتیب جانهای بی‌شماری را که ارزان نیز خریداری نشده‌اند، بلکه به بهایی گران، به خون بره بی‌عیب خدا! به سوی هلاکت رهنمون می‌کنند.

ای کاش خادمانی که امروزه در مقام پیشوایی قرار گرفته‌اند، می‌دانستند که روزی بر حسب اعمال و گفته‌های خود داوری خواهند شد. پس خوشا به حال آنانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، چرا که کلام خدا می‌گوید: «مستحق حرمت مضاعف خواهد بود، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند.»

نوشته‌ای که تحت عنوان "خدا و نقشه‌اش برای بشریت" پیش روی شماست، می‌تواند به شما کمک کند تا قدم نخست را برای بازگشت به کلام اصیل و ناب خداوند بردارید. فراموش نکنید که عیسی خداوند فرموده است: «اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بر حسب اعمالش جزا دهم...» و خوشا به حال آنانی که می‌توانند بگویند آمین ای خداوند بیا!

کلیسای ایران

مقدمه:

بنده در این کتابچه سعی کرده‌ام تا شرح کوتاهی درباره‌ی خدا و نقشه‌اش برای بشریت را که بر پایه‌ی عهد عتیق و عهد جدید استوار باشد ارائه دهم. لذا لازم دیدم که توجه خاصی به موضوع الوهیت معطوف کنم. متأسفانه ما فقط می‌توانیم مواردی چند از کتاب مقدس را که مستقیم به موضوع مورد بحث ما ربط دارند مد نظر قرار دهیم. ولی خواننده می‌تواند شخصاً به صورت عمیق‌تری کتب مقدسه را تفحص کند تا هنگامی که حقیقت به طور کامل برای او روشن شود.

باید گفت همان گونه که اغلب یهودیان رأی خدا را که به واسطه‌ی کلام انبیا برقرار شده بود درک نکردند، مسیحیت نیز به طور کلی شناخت خود را از خدا از دست داده است. زمانی که مسیحیت به دین رسمی مملکت تبدیل شد، شکافی بین یهودیان و مسیحیان ایجاد گردید. در حالی که مسیحیان، یهودیان را به کشتن منجیشان متهم می‌کردند، یهودیان نیز با تحمیل مسیحیت و اشاعه‌ی آن به شدت مخالفت می‌نمودند. مسیحیان ضمن دوری از یهودیان، از عهد عتیق نیز فاصله گرفتند و با این حرکت، اساس حقیقی ایمان را از دست دادند. آنان از این حقیقت غافل شدند که بدون عهد عتیق نه قادر به طبقه‌بندی عهد جدید خواهند بود و نه قادر به فهم مطالب آن. بدین ترتیب الهیاتی شکل گرفت که جدا از کلام خدا بود و بدین دلیل بی‌اساس، که ما نیز امروز وارث همان الهیات هستیم. ولی بیش از این نمی‌توان این وضع را تحمل کرد. این حق هر جوینده و مشتاق حقیقت است که آن چه را که خدا در کلامش گفته است بداند.

خداوند عیسی در هر صحبت یا عملی، موضوع را به عهد عتیق ربط می‌دهد و ذهن شاگردان را می‌گشاید تا کتب را بفهمند. به همین ترتیب شاگردان نیز تنها به عهد عتیق استناد کرده‌اند. برای تحصیل معرفت خداوند و درک نقشه‌ی او باید از پلی که عهد عتیق را به عهد جدید مرتبط می‌کند، یعنی نبوت، عبور کرد.

کسی که راجع به الوهیت شروع به نوشتن می‌کند به شخصی می‌ماند که تکه آهن داغی را به دست گرفته است، چون برداشتها و تصاویری مختلفی از این موضوع وجود دارد. دسته‌ای براین باورند که خدا یک شخص واحد است، گروهی او را صاحب دو شخصیت می‌دانند و عده‌ای نیز عقیده دارند که خدا از سه شخصیت مستقل تشکیل شده است. ما در این مبحث به سایر تصاویری که در رابطه با موضوع الوهیت وجود دارد نخواهیم پرداخت. تصاویری که در صفحات بعدی آمده است، دیدگاه بشری را به خوبی نشان می‌دهد. تا زمانی که رسولان و انبیا

می‌آید!» (متی ۲۶: ۶۴)

هر بار که خداوند عزیز خود را مشغول انجام امری می‌بینیم که به نجات ما مربوط می‌شود، نزد خدا به ما نشان داده می‌شود. نویسنده‌ی عبرانیان با این عبارات ایمانداران را تشویق می‌کند و می‌گوید: «و به سوی پیشوا و کامل کننده‌ی ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.» (عبرانیان ۱۲: ۲)

همان طوری که استیфан، مسیح را در آسمان به عنوان پسر انسان در سمت راست خدا دید، به همان طور نیز یوحنا وی را در کلیسا در میان هفت چراغدان طلایی دید. (مکاشفه ۱: ۱۲ - ۲۰) او به صورت نوری بسیار درخشان در راه دمشق بر شائول ظاهر شد: «و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شائول، شائول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟ گفت: خداوندا تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.» (اعمال ۹: ۳ - ۶) خداوند قادر است به شکل مورد نظر خود، در جای مورد نظر و به فرد مورد نظر، خود را مکشوف سازد. ما در آن واحد می‌توانیم او را در جلوه‌های مختلف ببینیم و در عین حال او همان می‌ماند.

عیسی در یوحنا ۳: ۱۳ می‌گوید: «و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در آسمان است.» وقتی که عیسی این سخن را گفت، هر دو پایش بر روی زمین بود و داشت با نیکودیموس صحبت می‌کرد. هر چه بیشتر جلو می‌رویم آشکارتر می‌شود که در قلمرو مکاشفه‌ی الهی قرار داریم.

متوسط و شفیع:

مفهوم کفاره، خواننده را به مسئله شفاعت و وساطت هدایت می‌کند. ایوب این فکر را با عبارت زیر به روشنی بیان نمود: «اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آن چه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام ... پس در میان مردم سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد، و جان من نور را مشاهده می‌کند.» (ایوب ۳۳: ۲۳-۲۴ و ۲۷-۲۸) در اینجا صحبت از متوسط، کفاره و نجات است. ایوب در ۱۹: ۲۵ چنین شهادت می‌دهد: «و من می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد برخاست.» ما در این مقامهای متفاوت پسر انسان را می‌بینیم که نزد خداست.

دراول تیموتاؤس ۲: ۵ نوشته شده است: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.» در عبرانیان ۱۲: ۲۴ آمده است: «و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل.» مفهوم شفیع در عهد عتیق با عمل موسی روشن می‌شود. در این باره از اعمال ۷: ۳۸ چنین می‌خوانیم: «همین است آن که در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند.»

لازم بود که متوسط، شفیع هم باشد. یوحنا رسول، ایمانداران آن زمان را با این عبارات تشویق نمود: «ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید، و اگر کسی گناهی کند، شفیی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز.» (اول یوحنا ۲: ۱-۲) او به عنوان شفیع در سمت راست خدا قرار دارد، چنان که در مزمور ۱۱۰: ۱ آمده است: «یهوه به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم.» نه تنها در زندگی زمینی، بلکه اکنون نیز عیسی مسیح در سمت راست خدا به ما نشان داده می‌شود. هنگامی که استیفان آسمان را باز شده دید چنین شهادت داد: «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم.» (اعمال ۷: ۵-۶) در هیچ جای کلام نمی‌بینیم که خدایی در کنار خدای دیگر باشد. خداوند خودش در مقابل سندهرین (شورای عالی یهود) چنین گفت: «... تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان

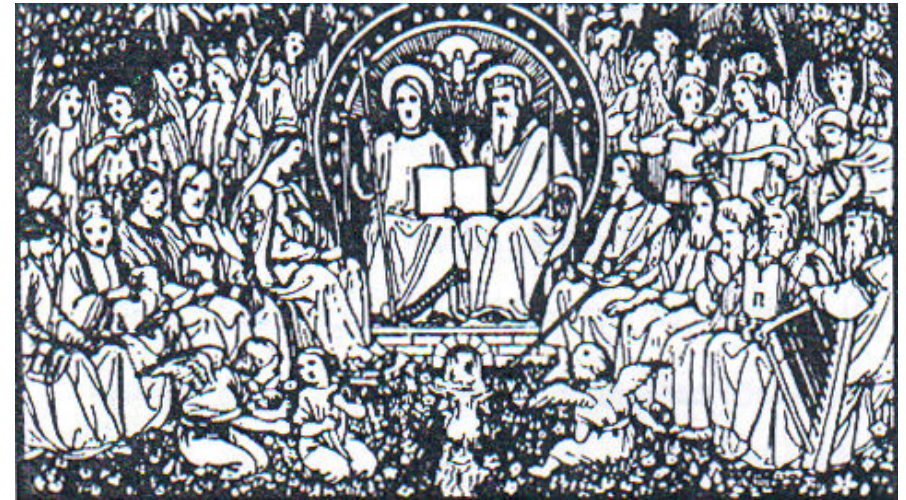
حضور داشتند، هیچ بحثی درباره الوهیت وجود نداشت. فقط در زمانی که اساس کتاب مقدسی کنار گذاشته شد و اندیشه‌های بشری در الویت قرار گرفت، هدایت روح القدس از دست رفت و مسیح سنگ لغزش شد، چنان که امروزه نیز مشهود است. از یک سو یگانه‌انگاران به پا خاستند، آنها اگر چه به خدایی واحد ایمان داشتند، اما مشکلشان این بود که الوهیت عیسی مسیح را مردود می‌دانستند. و در مقابل این دسته گروهی شکل گرفتند که خدا را در سه شخصیت می‌دیدند. (تثلیث)

متأسفانه بعد از دوره اصلاحات، شخصیتهای برجسته، این موضوع را مو شکافی نکرده، و نتیجه این شد که تا زمان ما نیز این تصاویر به عنوان اصول پذیرفته شده، ارائه می‌شوند. با مشاهده مبارزات سختی که گروه‌های مختلف انجام داده‌اند، می‌توان فهمید که هر کدام از آنها تا چه حد به شناختی که از خدا به دست آورده بودند، بها می‌دادند.

ما در این مبحث برای درک بهتر موضوع، از واژه‌های عبری الوهیم، یهوه و یسوع استفاده کرده‌ایم. چون به این طریق بهتر و بیشتر می‌توان به معانی‌شان نزدیک شد. اما باید گفت که شناخت نهایی، از عبری یا یونانی نیز حاصل نمی‌شود، بلکه از روح القدس که به انبیا و رسولان الهام بخشید به دست می‌آید. فقط در این کیفیت است که آن چه دیده‌اند را خواهیم دید، آن چه شنیده‌اند را خواهیم شنید و آن چه فهمیده‌اند را خواهیم فهمید. هر کس می‌تواند با لحنی اخطارآمیز بگوید: "روحها را بیازمائید"، در حالی که منظورش فقط متوجه دیگران باشد. ولی ما در این مبحث می‌خواهیم به هر کسی این امکان را بدهیم که به واسطه کلام، دکمهای کهنی را که برای قرون متمادی حکمفرما بوده‌اند، آزمایش کند. چه بسیار آنانی که صحبت می‌کنند و آنانی که می‌شنوند، به طور نادانسته به جای موعظه کلام اصلی خدا، تفاسیر آن را مطرح می‌کنند.

در اینجا لازم است بدین نکته توجه شود که کسانی که کلام خدا را برای ما آوردند، افرادی بودند که از جانب خدا مأموریت داشتند، در حالی که تفاسیر کلام را الهیدانان برای ما به ارمغان آورده‌اند. ما به هیچ وجه مایل نیستیم که با این توضیحات کسی را غمگین کنیم یا وارد مجادله شویم، بلکه هدف ما این است که خدمتی به کل کلیسای زنده خدا کرده باشیم. هم چنین مایلیم به یهودیان که چشم امید به خدای اسرائیل دوخته‌اند و منتظر مسیح‌شان هستند که این مسیح چه کسی است، خاطر نشان کنم که کلام از اورشلیم صادر شد و همان کلام مجدد به آنجا باز خواهد گشت. برکات فراوانی را برای خوانندگان این کتابچه می‌طلبیم.

مؤلف: کرفیلد، مه ۱۹۸۵



تصویر فوق پدر را با عصای سلطنتی، پسر را با صلیب، و روح القدس را به شکل کبوتری که در بالای سر هر دو بال گسترده است، نشان می‌دهد.



تصویر فوق ظاهراً یک خدا را نشان می‌دهد.

در عهد عتیق، کاهن اعظم، تنها یک بار در سال آن هم در روز کفار و پس از پاشیدن خون قربانیها می‌توانست داخل مکان قدس‌الاقدس شود (عبرانیان ۹: ۷) و عیسی به عنوان کاهن بزرگ (رئیس کهنه) یک بار و برای همیشه با خون خودش که بر زمین گم نشده بود. (چون مسیح بعد از صعود آن را در تخت رحمت تقدیم کرد.) داخل مکان قدس‌الاقدس شد. این خون امروز نیز برای هر کسی که به گفته کتاب مقدس ایمان داشته باشد، همان قدرت عادل شمرده‌گی را دارد. این همان خون عهد جدید است که در دوره فیض، برای هر کسی که به آن ایمان آورد، عمل می‌کند.

در اشعیا ۵۳: ۱۰ نوشته شده است: «اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.»

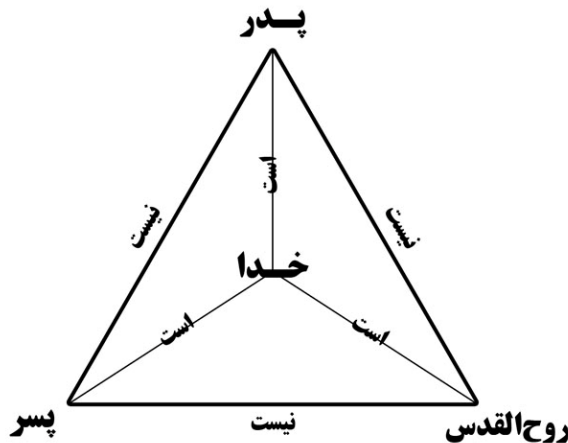
کاهن:

چنین مقدر بود که مسیح کاهن هم باشد. در عبرانیان ۹: ۱۱ - ۱۴ این طور می‌خوانیم: «لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگ‌تر و کامل‌تر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت. زیرا هرگاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد، پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟» در عبرانیان ۵: ۷ - ۱۰ چنین می‌خوانیم: «و او در ایام بشریت خود، چون که با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهایی‌اش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید، هر چند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت و به رتبه ملک‌یصدق.» در پیدایش ۱۴: ۱۸ - ۲۰ آورده شده است: «و ملک‌یصدق، ملک سالیام، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، و او را مبارک خوانده، گفت: مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. و مبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد. و او را از هر چیز، ده یک داد.»

کسی که مطالعات خود را تنها به آیه فوق بسنده کند، تصور خواهد کرد که در اورشلیم پادشاهی حکومت می‌کرد که به کار کهنات می‌پرداخت. عبرانیان باب ۷ این کاهن و پادشاه را دقیق‌تر معرفی می‌کند: «و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد، که او اول ترجمه شده پادشاه عدالت است و بعد ملک سالیام نیز یعنی "پادشاه سلامتی"» (عبرانیان ۷: ۲)

تنها یک شخص است که شایسته لقب پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی می‌باشد، او پادشاه پادشاهان است، که در زمان ابراهیم هنوز در جسم نیامده بود. در آیه ۳ ملک‌یصدق به این صورت معرفی شده است: «بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.» هر پادشاه و هر کاهن زمینی دارای پدر، مادر و نسب‌نامه می‌باشد، ولی این قاعده در مورد ملک‌یصدق مصداق نداشت. این امر دلیلی متین و محکم بر این مدعا است که خداوند هنوز به عنوان پسر در این دنیا زاده نشده بود. در زمانی که به عنوان کاهن به ملاقات ابراهیم آمد، با نان و شراب از ابراهیم استقبال کرد، که این نشانه‌ای بود از شام خداوند.

در این تصاویر چه می‌بینید؟ یک خدا یا سه خدا؟ نمی‌توان با استفاده از ریاضیات خدا را تشریح یا توصیف کرد.



تصویر فوق، تصویری از تثلیث هندوهاست، براهمای خالق است و ویشنو نگاهدارنده، و شیوا ویران کننده.

این تصاویر ریشه‌ای بسیار قدیمی دارند، جریانی است که به حرکت نمرود و بابلیها بر می‌گردد. و مسیحیت بدون داشتن هیچ گونه توجیه‌ای این تصاویر را با صورتی تغییر یافته وارد تعلیم خود کرده است. هر کس که مفهوم و معنی واقعی این تصاویر را درک کند، می‌تواند به ضرورت و علت توضیح کتاب مقدسی در این رابطه پی ببرد.

الوهیت:

یهودیت، مسیحیت و اسلام ادیان یکتاپرست خوانده می‌شوند، بدین معنی که پیروانشان اعتقاد دارند که خدا یکی است. با این وجود هر کدام از آنها در مورد خدا به معرفتی کاملاً متفاوت از یک دیگر رسیده‌اند، تعالیم و امیدهای آنان تفاوت فاحش و آشکاری با یک دیگر دارند.

چطور امکان دارد که هر کدام از این ادیان روشهایی متفاوت با یک دیگر داشته باشند، در حالی که نقطه حرکت آنها ظاهراً یکی بوده است؟ آیا این خدا است که به وضوح صحبت نکرده است؟ آیا یهودیت در نقش حامل شهادت خدا، مکاشفه خدا را نشناخت؟ آیا این امکان هست که مسیحیان آن را به درستی درک نکرده باشند، در حالی که مسلمانان آن را به کلی رد کرده‌اند؟ خدا یک شهادت همگانی از خود ارائه داده است. ولی باید میان شهادت کتب که متفق توسط انبیا ارائه شده است و تحریفهایی که کاتبان و حکیمان این جهان انجام داده‌اند فرق زیادی قائل شد. برای ایماندار واقعی، تنها آن چیزی که خدا در کلامش گفته است اهمیت دارد. آن چه که انسانها درباره او و کلامش می‌گویند تنها باعث پیدایش مذاهب مختلف شده است. در حالی که خداوند مایل است خود را همان طوری که هست به ما معرفی کند.

در اشعیا ۴۳: ۱۰-۱۱ آمده است: «یهوه می‌گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. «من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.» یک شاهد واقعی باید چیزی دیده یا شنیده باشد. هم چنین حضور وی در زمان وقوع حادثه‌ای که در رابطه با آن باید شهادت دهد الزامی است. کلام خدا نیز به انبیا نازل شد، و به همین علت خدا از آنها استفاده می‌کرد. آنها می‌بایست به آن چه دیده یا شنیده و یا تجربه کرده بودند شهادت دهند. اسرائیل خوانده شد تا به عنوان یک جماعت، خادم و شاهد باشد. اسرائیل به واسطه دعوت ابراهیم، اسحاق و یعقوب برگزیده شد تا حامل شهادتی که خدا درباره خویش می‌داد باشد، این شهادت با ارزش‌ترین عنصر ایمان است. امروز این وظیفه بر دوش کلیساست که درباره مکاشفه خدا و روند تجلی بزرگ‌ترین اسرار گواهی دهد.

کلام خدا در یوحنا ۱: ۶-۸ درباره یحیی تعمید دهنده چنین می‌گوید: «شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود، او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.» یحیی درباره خداوند

برّه خدا:

در عهد عتیق برّه بی‌گناه قربانی می‌شد، و این تصویری بود از آن برّه کامل قربانی که قرار بود به جای انسان گناهکار بمیرد. یحیی تعمید دهنده عیسی را نشان داد و گفت: «... اینک برّه خدا که گناه جهان را بر می‌دارد.» (یوحنا ۱: ۲۹) پطرس مسئله را به این شکل عنوان می‌کند: «زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، بلکه به خون گرانها چون خون برّه بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح.» (اول پطرس ۱: ۱۸-۱۹) کلیسا با خون خدایی او خریده شد. (اعمال ۲۰: ۲۸)

«که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد و به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آن که عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا.» (رومیان ۳: ۲۵-۲۶) چه حقیقت شگرف و پرجلالی! این حقیقت، قلب اناجیل است. هنگامی که همه آیات کتاب مقدس مکمل یک دیگر می‌شوند، هماهنگی بین آنها ما را به یک پاسخ الهی هدایت می‌کند.

او به این شکل جنبه انسانی خود را به صورت کامل و تام آشکار نمود. ما در اینجا خدایی ضعیف نمی‌بینیم که با خدایی قوی‌تر از خود صحبت می‌کند. بلکه پسر انسان را می‌بینیم، یعنی عیسی مسیح که خدا را مخاطب می‌ساخت. انبیایی که خداوند فرستاده بود، رایی بودند، و به واسطه الهام روح، اراده خدا بر آنها مکشوف می‌شد. خدا در رؤیاهایی که به آنها می‌داد، آن چه را که لازم بود بر آنها آشکار می‌نمود. پسر انسان "آن نبی" موعود بود و آن چه را که باید انجام می‌داد، به همین صورت می‌دید و می‌شنید. عیسی نیز می‌گوید: «اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است.» (یوحنا ۵: ۳۰-۳۱)

آیه‌ای هم که در عهد عتیق، در مزمور ۴۰: ۷ نوشته شده است، به او مربوط می‌شود: «... اینک می‌آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است.» این گفتار در عبرانیان ۱۰: ۷-۹ نیز آورده شده است. در آیه ۱۰ چنین توضیح می‌دهد: «و به این اراده، مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.» آدم نتوانست اراده خدا را به عمل آورد. با این وجود پسر خدا که توسط روح تولید شد، با اطاعت خود ناطاعتی آدم نخست را برداشت. او اراده کامل خدا را به عمل آورد. لعنت ما را بر خود گرفت تا برکت الهی بر ما قرار گیرد. خدا لعنت ما را بر او گذاشت تا بتوانیم صاحب برکت الهی بشویم: «و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چون که همه خطایای شما را آمرزید.» (کولسیان ۲: ۱۳)

که امین‌ترین شاهد است با جرأت گفت: «او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آن که از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می‌کند، اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. و آن چه را که دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ کس شهادت او را قبول نمی‌کند. و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر این که خدا راست است...» (یوحنا ۳: ۳۱-۳۵)

همان سخنانی که در اشعیا باب ۴۳ آمده، کما بیش درباره رسولان که وقایع در آن زمان را دیده و شنیده بودند تکرار شد: «... و شاهدان من خواهید بود، در اورشليم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» (اعمال ۱: ۸) رسولان شخصاً این واقعیت را تأیید کرده‌اند. یوحنا رسول در اوّل یوحنا ۱: ۱ و ۳ چنین نوشته است: «آن چه از ابتدا بود و آن چه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آن چه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات ... از آن چه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.» پطرس رسول در دوم پطرس ۱: ۱۶ می‌گوید: «... بلکه کبريایی او را دیده بودیم.»

آن هماهنگی که بین عهد جدید و عهد عتیق وجود دارد و همین طور اتفاق نظر کاملی که بین انبیا و رسولان دیده می‌شود، نباید کسی را بی تفاوت بگذارد. این خدای واقعی و یگانه است که همواره صحبت، فعالیت و عمل می‌کند. یوحنا در مکاشفه ۱: ۲ می‌گوید: «که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.» در زمان انبیا و رسولان اصطلاحاتی نظیر: "تصور می‌کنم ... فکر می‌کنم ... حدس می‌زنم که ... استنباط من این است که ... امکان دارد که ..." و مانند اینها در کلامشان دیده نمی‌شود. در سخنان و شهادتهای آنها همیشه یقین و اطمینان کاملی وجود دارد، چرا که آنها دیده، شنیده و خود در این امور شریک بوده‌اند.

در این نوشته به گفته‌ها، نوشته‌ها و تفاسیر دانشمندان الهیات نخواهیم پرداخت، بلکه توجه ما تنها به کتب مقدسه که یگانه اساس معتبر هستند خواهد بود. این تفکر که هیچ کس نمی‌تواند کتاب مقدس را درک کند کاملاً غلط است. بلکه این گفته صحیح است که در اوّل قرن‌تین ۲: ۱۴ آمده و می‌گوید: «اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود.» ایمانداران راستین توسط روح به جمیع راستین کلام [خدا] هدایت می‌شوند. و این امر با یوحنا ۱۶: ۱۳ منطبق است که می‌گوید: «و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد ...» آن چه در رومیان ۸: ۱۴ آمده است هنوز از اعتبار کامل برخوردار است که می‌گوید: «زیرا همه

کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.» روح بشری هنوز به این بُعد روحانی دسترسی ندارد. پولس در اوّل قرن‌یان ۲ : ۱۰ چنین می‌نویسد: «اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می‌کند.» حکمت سری و مخفی خدا از طریق کلامش به ما ارائه می‌شود. (اوّل قرن‌یان ۲ : ۷)

خدا که در ذات خویش روح است (یوحنا ۴ : ۲۳)، در کل ابدیت در پری و کاملیت اصلی خود نهان ماند. در اوّل تیموتاؤس ۶ : ۱۶ آمده است: «که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید ...» ابدیت آغازی نداشت و انجामी نیز ندارد. خروج خدا از ابدیت آغاز زمان بود، کتاب مقدس این لحظه را "در ابتدا" می‌نامد. خدا، در آغاز از کاملیت و پری اصلی نادیدنی خویش خارج شد و شکلی دیدنی در بدنی روحانی گرفت. در پیدایش ۱ : ۱ آمده است: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.» خدا نخست آسمان و هر آن چه که در آن است را آفرید و در وهله بعدی زمین و دریا و هر آن چه را که در آنها است خلق کرد. در آغاز این سیاره تهی و بایر بود، روشنایی نبود، زندگی نبود، تاریکی آنها را پوشانیده بود. آنگاه خداوند آن کلمه پرتوان را جاری نمود: «روشنایی بشود، و روشنایی شد.» همه چیز از طریق کلمه گفته شده وجود یافت، زیرا کلمه او از قدرت آفرینندگی برخوردار است. (عبرانیان ۱۱ : ۳) شکوه کیهان، گواهی بس گويا و قدرتمند از بزرگی آفریننده آن است. هیچ کس نباید بکوشد خدا را با هوش انسانی خویش تفحص کند و یا او را با عباراتی انسانی که از دریافتی بشری حاصل می‌شود توصیف کند. خدا بالاتر از هر شناخت و فهمی است. در اوّل پادشاهان ۸ : ۲۷ چنین آمده است: «... اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد ...» در اشعیا ۶۶ : ۱ چنین می‌خوانیم: «... آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است ...» قادر مطلق، کیهان بی‌پایان را پر می‌کند، او همه جا حضور دارد، او خدایی نیست که نهان و ناشناخته و بی‌نام باشد، بلکه از آغاز خود را به طرق گوناگون به انسانها شناسانیده است.

در عهد عتیق نخست با واژه عبری الوهیم ELOHIM برخورد می‌کنیم که برگردان فارسی آن در کتاب مقدسهای ما واژه خدا است. واژه الوهیم همه صفاتی را که خدا از طریق آنها خود را آشکار نموده است در بر می‌گیرد، مثل آفریدگار، حافظ، رهاکننده و غیره. واژه‌های ال، اله یا الوهیم برای اشاره به پروردگار به کار می‌روند. در پیدایش ۱۴ : ۱۸ خدا خود را به عنوان (اسم) ال الیون EL- ELYON که برگردانش حضرت اعلی [خدای تعالی] می‌باشد معرفی می‌کند. خداوند خود را به عنوان ال شادایی EL- SHADDAI به ابراهیم معرفی کرد. (پیدایش ۱۷ : ۱) این اسم خدا را به عنوان آن که پرستاری می‌کند، توان می‌بخشد و دارای همه چیز است

نبی (پیغمبر):

عیسی به عنوان نبی می‌بایست وظیفه خود را مو به مو مثل سایر موارد انجام می‌داد. پطرس رسول در اعمال ۳ : ۲۲ - ۲۳ به گفتار تثبیه ۱۸ : ۱۸ استناد می‌کند و درباره عیسی می‌گوید: «زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما بر خواهد انگيخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید، و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.» و عیسی به عنوان پسر انسان، آن نبی بود. در این آیه به یک هشدار جدی بر می‌خوریم، چنان که نوشته شده است: «و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.» در صورتی که به "قول خداوند" گوش دهیم و به آن ایمان داشته باشیم، حیات از آن ما می‌شود.

آن آواز قدرتمندی که از ابر مافوق الطبیعه بیرون می‌آمد، در کوه تبدیل هیأت طنین انداز شد و گفت: «و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشانده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی شنودم. او را بشنوید. و چون شاگردان این را شنیدند، به روی درافتاده، بی‌نهایت ترسان شدند.» (متی ۱۷ : ۵ - ۶)

آنها خداوند خود را در جلال اصلی خود دیدند. وقتی که یوحنا رسول دوباره خداوند را در جزیره پطمس دید، او به همین شکل بود، یعنی در هیأت جلال یافته‌اش (مکاشفه ۱ : ۱۲ - ۱۷) هر کسی که امروز عیسی تبدیل هیأت یافته را می‌بیند، همین آواز را می‌شنود: "او را بشنو." در اینجا آن هماهنگی کامل بین تثبیه ۱۸ : ۱۸ و اعمال ۳ : ۲۰ - ۲۱ را می‌بینیم.

عیسی به عنوان خدای، پیغمبر کلام و اراده خدا را اعلام و محقق کرد. از یحیی تعمید دهنده پرسیده شد: «... آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی.» (یوحنا ۱ : ۲۱) یحیی بزرگ‌تر از یک پیغمبر بود. او عهد عتیق و عهد جدید را به هم متصل کرد و مسیح، این بره خدا را معرفی نمود. ولی او آن نبی نبود که موسی درباره وی اخبار کرده بود. آن نبی مسیح بود که عنصر نبوتی تاریخ نجات را آشکار کرد و خدمت نبوتی خود را به انجام رساند: «و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!» (یوحنا ۶ : ۱۴)

در یوحنا ۵ : ۱۹ نوشته شده است: «زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آن چه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگ‌تر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب ننمائید.»

خدای واحد است طالب نیستید؟» (یوحنا ۵: ۴۰ - ۴۳) او آمد تا اراده خدا را تمام کند، و بدین خاطر می گوید: «او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.» (یوحنا ۸: ۲۹) عیسی به عنوان خادم آمد تا خدمت کند و بدین خاطر چنین می گوید: «چنان که پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.» (متی ۲۰: ۲۸) کلیسای اولیه در رابطه با مسیح از لقب "خادم" استفاده می کرد، حتی در دعاهايشان: «زیرا که فی الواقع بر بنده قنوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلطس با انتها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، تا آن چه را که دست و رأی تو از قبل مقدر فرموده بود، به جا آورند.» (اعمال ۴: ۲۷ - ۲۸)

وقتی که انسانها از روح القدس هدایت می شدند، همواره از عبارت صحیح در دعاها، نوشته ها و اعمال خود استفاده می کردند. اگر چه ممکن است این امر به دور از عقل و منطق باشد ولی هر گفتار خدا باید گزارش می شد. این مسئله باید هر کسی را به شگفتی و اشتیاق برای پیوستن به جماعت حقیقی کتاب مقدس را که در تفکرات، سخنان و اعمال خدا بر زمین اعمال می شوند، در ذهنش به وجود آورد.

همان گونه که همه پیشگوییهای کتاب مقدس که مربوط به مسیح بود تحقق یافتند، به همین صورت همه وعده هایی که به کلیسا داده شده است باید در آن و از طریق آن محقق شوند.

دعای کلیسای اولیه به این شکل ختم می شود: «و الآن ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، و به دراز کردن دست خود، به جهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قنوس خود عیسی. و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می گفتند.» (اعمال ۴: ۲۹ - ۳۱)

معرفی می کند، این عبارت تنها در کتاب ایتوب ۳۲ بار تکرار شده است. در پیدایش ۲۱: ۳۲ به عبارت عبری ال عولام EL- OLAM یعنی خدای سرمدی بر می خوریم. در اشعیا عبارت ال گیبور EL- GIBBOR یعنی خدای قدیر به چشم می خورد. عبارت اخیر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، چرا که یکی از عناصر وعده منجی بود و به صورت انکار ناپذیری الوهیت وی را می رساند: «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر [در زبان عبری الگبور] و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.» (اشعیا ۹: ۶) همان طور که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، خدا و انبیايش در این خصوص اتفاق نظر دارند که قرار بود بیاید و عمانوئیل "خدا با ماست" بشود. (اشعیا ۷: ۱۴ و متی ۲۲: ۱ و ۲۳)

واژه یهوه (در عبری YHWH) نیز در رابطه با الوهیم به کار می رود. معنی یهوه یعنی "آن که ابدی است" آن که از خود می آید. "در کتاب مقدسهای ما به جای آن از واژه خداوند استفاده می شود. در باب اول پیدایش تنها واژه الوهیم به کار رفته است. در این باب آمده است که خدا انسان را به صورت خود آفرید، یا به عبارت دیگر او را با بدنی روحانی خلق کرد. در پیدایش ۲: ۴ برای اولین بار با عبارت یهوه خدا روبرو می شویم. این عبارت در رابطه با سرشته شدن انسانها از خاک به صورت بشر (در بدنی جسمانی) به کار رفته است. ولی تنها در زمان موسی، زمانی که خدا عملاً به عنوان یک منجی وارد عمل می شود، نام خود را مکشوف می سازد. و بدین ترتیب معنی آن را بازگو می کند: «و خدا موسی را خطاب کرده وی را گفت: من یهوه هستم، به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق (ال شادایی) ظاهر شدم، لکن به نام خود یعنی یهوه نزد ایشان معروف نگشتم" (الوهیم - یهوه) (خروج ۶: ۲ - ۳) موسی می دانست که الوهیم خویشان را به شکل مرئی به نام یهوه مکشوف کرده است، لذا در زمانی که تورات یعنی پنج کتاب اول کتاب مقدس را به نگارش در آورد، همیشه واژه درستی را برای معرفی خدا به کار می برد.

طبق وعده خدا به ابراهیم در پیدایش ۱۵: ۱۳ - ۱۶ بود که قوم اسرائیل نجات داده شد. (خروج ۳: ۱۲) بدین خاطر نام یهوه با رهایی اسرائیل مرتبط است. یهوه نام خداوند در عهد عتیق است. در این نام بود که اسرائیل باید برکت داده می شد. (اعداد ۶: ۲۲ - ۲۷)

همان گونه که الوهیم بیانگر تنوع خدا با توجه به رابطه‌های متنوعی که ایجاد می‌کند می‌باشد، این امر دربارهٔ یهوه نیز صدق می‌کند. یهوه یری "یهوه مهیا می‌کند" (پیدایش ۲۲: ۷-۱۴)، یهوه رافا "یهوه شفا می‌دهد" (خروج ۱۵: ۲۶)، یهوه نسی "یهوه پرچم من است" (خروج ۱۷: ۸-۱۵)، یهوه شالوم "یهوه سلامتی ما" (داوران ۶: ۲۴)، یهوه صدقینو "یهوه عدالت ما" (ارمیا ۲۳: ۶)، یهوه شمه "یهوه اینجاست" (حزقیال ۴۸: ۳۵)، یهوه صباوت "یهوه لشکرها" (اول سموئیل ۱: ۳) در صورتی که این هفت اصطلاح را که خدا به واسطهٔ آنها صفتهای خود را بیان کرده است در کنار هم قرار دهیم، می‌توانیم تصویر کاملی از آن چه که هست را به دست آوریم.

قوم اسرائیل تا به امروز در دعاها فقط از اصطلاحات آدونای و الوهیم استفاده می‌کنند. آنان در این امر به خوبی از عاموس ۶: ۱۰ پیروی می‌کنند که می‌گوید: «و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهد گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهد گفت: ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود.» آدونای به معنی خداوند، ارباب و صاحب است، که این اصطلاح بارها در عهد جدید در رابطه با مسیح به کار رفته است، به عنوان مثال در یوحنا ۱۳: ۱۳، لوقا ۶: ۴۶ و غیره. آن چه شایان توجه است، این است که هیچ ترکیبی به آدونای اضافه نمی‌شود، برخلاف آن چیزی که در مورد الوهیم و یهوه گفته شد.

در متن اصلی چنین آمده است: «موسی به یهوه گفت: ای خداوند (آدونای) من مردی فصیح نیستم...» (خروج ۴: ۱۰) حضرت موسی به این نکته واقف بود که خداوند، وی را برای خدمت خود تعیین کرده است، به همین خاطر خطاب به خداوند، آدونای می‌گوید. این اصطلاح بیان کنندهٔ رابطه‌ای است که بین خداوندی خدا، حاکمیت او، و کسانی که احکام و دستورات وی را اجرا می‌کنند، وجود دارد.

این یهوه نیست که خود را به عنوان الوهیم معرفی کرده، بلکه این الوهیم است که خود را به عنوان یهوه معرفی کرده است. به این صورت بود که خدا در تمام طول عهد عتیق عمل، حرکت، صحبت و کار می‌کرد. خدای قادر مطلق به عنوان خداوند با ما ملاقات می‌کند. این مسئله برای مکاشفهٔ خود او در عهد جدید اهمیت زیادی دارد. پسر، خود را به عنوان پدر مکشوف نمی‌کند، بلکه این پدر است که خود را به عنوان پسر مکشوف می‌سازد. این مکاشفهٔ خداست.

مسیح چون به شکل یک خادم بود، به صورتی که برای ما قابل هضم نیست تحقیر و با او مانند یک جنایتکار رفتار شد. در مرقس ۱۴: ۶۵ بخشی از صحنه برای ما تشریح می‌شود: «و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می‌زدند و می‌گفتند نبوت کن. ملازمان او را می‌زدند.» در مرقس باب ۱۵ صحبت از شلاق خوردن اوست و می‌بینیم که چگونه بر سر وی تاج خاری گذاشتند، و چطور او را مسخره کردند. در آیهٔ ۲۸ این توضیح به ما داده می‌شود: «پس تمام گشت آن نوشته‌ای که...» و در اشعیا ۵۳: ۱۲: «از خطاکاران محسوب شد...»

در باب ۵۳ علت زحمات منجیمان توضیح داده می‌شود، در آیهٔ ۱۱ چنین می‌خوانیم: «ثمرهٔ مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بندهٔ عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد نمود.» ما مجرم بودیم و مرگ سزای ما بود، با این وجود او جای ما را گرفت. ما از دید خدا رها شده بودیم، و عیسی در زمانی که بر صلیب قرار گرفت، به جای ما ندا در داد و گفت: «الهی الهی چرا مرا واگذاری.» در مزمور ۲۲ داوود نبی در روح نبوت می‌کند و می‌گوید: «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای...» (مزمور ۲۲: ۱) و در آیهٔ ۷ می‌گوید: «هر که مرا ببیند به من استهزاء می‌کند. لبهای خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جانبانند.» در آیات ۱۸-۱۶ نیز چنین آمده است: «زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند، جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پاها را گرفته‌اند. همهٔ استخوانهای خود را می‌شمارم، ایشان به من چشم دوخته، می‌نگرند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند.»

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که بیش از صد نبوتی که دربارهٔ مسیح در عهد عتیق داده شده، مو به مو تحقق یافته‌اند. او ما را توسط زحمات (مصائب و رنجها) و مرگ خویش نجات داد و رابطهٔ دشمنی‌ای را که میان ما و خدا بود از میان برداشت. بدین ترتیب بود که انسانیت تازه‌ای یافته و از صلح کنندگان شده‌ایم. (افسیان ۲: ۱۳-۱۷)

عیسی به عنوان خادم، قبول نکرد که استاد نیکو خوانده شود. او به آن رئیس می‌گوید: «و یکی از رؤسا از وی سؤال نموده، گفت: ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟ عیسی وی را گفت: از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آن که هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.» (لوقا ۱۸: ۱۹) عیسی به صراحت می‌گوید: «جلال را از مردم نمی‌پذیرم... شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آن که جلال از یک دیگر می‌طلبید و جلالی را که از

خادم:

چون مسیح خار شد، خادم خدا نیز خوانده شد. او آمد تا اراده کامل خدا را محقق سازد. در اشعیا ۴۲: ۱ چنین می‌خوانیم: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.» روح خدا بر مسیح نازل شد، زیرا که خدا از او خشنود شده بود، بعد از این واقعه مسیح مأموریت خود را شروع کرد. خداوند عیسی در لوقا ۴، بخشی از اشعیا ۶۱: ۱ - ۲ را قرائت می‌کند: «روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را بینایی، موعظه کنم و تا کوبیدگان را، آزاد سازم و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» (لوقا ۴: ۱۸ - ۱۹) و در اشعیا ۴۲: ۶ - ۷ چنین گفته شد: «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، و تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید. تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری.» هر کس می‌تواند تحقق کلام وعده را در متی ۱۲: ۱۵ - ۲۱ ببیند. آن چه که در آن روزگار گفته است، هنوز هم دارای اعتبار است: «نی خورد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. او ضعیف نخواهد گردید و متکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند.» (اشعیا ۴۲: ۳ - ۴)

در کتاب اشعیا، از باب ۵۲: ۱۳ تا ۵۳: ۱۲ مسیح به شکل خادم ترسیم شده است. درباره حوادثی که قرار بود در راه بین جتسمانی تا جلجتا اتفاق بیافتد از پیش اخبار شد: «زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روئید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج‌دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوریم.» (اشعیا ۵۳: ۲ - ۳) و در آیات بعدی قلب عمل نجات را مطرح می‌کند: «لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.» (اشعیا ۵۳: ۴ - ۵) در مزمو ۱۲۹: ۳ نیز به یک اشاره نبوتی درباره رنج او بر می‌خوریم: «شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند و شیارهای خود را دراز کردند.» در اشعیا ۵۰: ۶ هم این آیات را می‌خوانیم: «پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.»

هیچ یک از انبیا یا رسولان به وجود چندگانگی اشخاص در الوهیت معتقد نبودند. بلکه بر این واقعیت تأکید داشته‌اند که فقط یک خدا هست. اوست که به واسطه موسی نوشت: «ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.» (تثنیه ۶: ۴ - ۵) سخنانی که در تثنیه ۴: ۳۵ - ۳۹ آمده‌اند: «این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. از آسمان آواز خود را به تو شنوید تا تو را تأدیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی ... لهذا امروز بدان و در دل خود نگاهدار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.» شهادات واضحی هستند بر این که تنها یک خدا وجود دارد، با این وجود او می‌تواند خود را بر روی زمین مکشوف سازد و در عین حال در آسمان باشد. او می‌تواند صدای خود را از آسمان بشنوند و در عین حال خود روی کوه سینا باشد. در نحمیا ۹: ۱۳ می‌خوانیم: «و بر کوه سینا نازل شده با ایشان از آسمان تکلم نموده و ...» این بخش از کلام به آن چیزهایی که در زمان عطای شریعت برای آنها رخ داده بود اشاره دارد، خداوند در آتش بر کوه سینا نازل شد و ترس آنها را فرا گرفت: «و جمیع قوم رعدها و زبانه‌های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند. و به موسی گفتند: تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید. اما خدا به ما نگوید، مبدا بمیریم.» (خروج ۲۰: ۱۸ - ۱۹)

خداوند به شکل فرشته:

درباره موسی خوانده‌ایم که فرشته خداوند مانند شعله آتش بر وی ظاهر شد و صدای فرشته در بوته‌ای خاردار طنین افکن گشت. (خروج ۳: ۲) در آیه ۴ می‌خوانیم: «چون خداوند (یهوه) ... خدا (الوهیم) از میان بوته به وی ندا داد و گفت: ای موسی، ای موسی! گفت: لبی‌ک.»

در این داستان، هم از خدا سخن می‌رود، هم از یهوه و هم از فرشته یهوه. ولی در اینجا از سه شخص صحبت نمی‌شود، بلکه سه لقب در رابطه با یک شخص واحد به کار رفته است. فرشته یهوه (خداوند) مکاشفه مرئی خدا به صورت فرشته است، در همین حالت بود که در باغ عدن راه می‌رفت و با آدم و حوا سخن می‌گفت. و در همین حالت بود که در پیدایش باب ۱۸ به هنگامی که دو فرشته همراه او بودند با ابراهیم صحبت کرد. به این خاطر کلام به وضوح می‌گوید: «خداوند [یهوه] در بلوطستان ممی بر وی ظاهر شد و او (ابراهیم) در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.» ابراهیم حتی پاهای خداوند را شست و غذایی نیز برای این میهمانان بلند مرتبه خود آماده کرد. آن دو فرشته دیگر که ظاهری انسانی داشتند، رهسپار سدوم شدند. (پیدایش ۱۹: ۱۹) ولی خداوند پیش ابراهیم ماند و گفت و گویی طولانی با وی داشت.

در خروج ۳۳: ۹ و ۱۱ چنین آمده است: «و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت ... و خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت. مثل شخصی که با دوست خود سخن می‌گوید ...» حضرت موسی تقاضاهای مخصوص خود را به این شکل عنوان نمود: «الآن اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم. و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه قوم تو می‌باشند. گفت: روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید. به وی عرض کرد: هرگاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر.» (خروج ۳۳: ۱۳ - ۱۵)

خداوند در خروج ۲۳: ۲۰ - ۲۱ می‌گوید: «اینک من فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده‌ام برساند. از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او ترمّد منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چون که نام من در اوست. (من شخصاً در او هستم)» مردم در ظاهر شکل یک فرشته را می‌دیدند، ولی واقعیت این است که خود خداوند خدا، شخصاً در این قالب قرار گرفته بود، درست همان طوری که گفته بود.

جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.» هدف از بیان این روایت، صرفاً شرح یک واقعه نیست، بلکه تا بدانیم که به عنوان پسران و دختران خدا، همین تجربه را خواهیم داشت. هر کس که به طریق کتاب مقدس ایمان می‌آورد، اجازه خواهد داد در اطاعت از کلام خدا تعمیدش بدهند. در زمان تعمید عیسی، آسمان بر پسر خدا باز شد. و به همین ترتیب همه پسران و دختران خدا زیر آسمان گشاده قرار می‌گیرند و روح‌القدس مانند زمان آغاز بر آنها قرار می‌گیرد. این تجربه را هر کس بایستی شخصاً بچشد، تا شهادت مقبول شدن در نزد خدا را دریافت کند. لازم است که این تأیید مافوق‌الطبیعه باشد، تا یقین حاصل کنیم که به عنوان پسر یا دختر خدا محبوب خدا هستیم.

عیسی به صورت انسان:

حال به ابعادی که در آن عیسی مسیح به صورت انسان و به عنوان پسر خدا و پسر انسان و پسر داوود، برۀ خدا و واسطه و شفیع و نبی در کنار خدا به ما نشان داده می‌شود، می‌پردازیم. دربارهٔ او نوشته شده است: «لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.» پادشاه پادشاهان در جهان متولد شد، در قنذاق پیچیده شد و در آخور گذاشته شد. (لوقا ۲: ۷) و در آیه ۲۱ چنین می‌خوانیم: «و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنان که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.» در متی ۱: ۲۱ چنین نوشته شده است: «... و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او اامت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند.» آن نوزاد به خداوند تقدیم شد: «و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.» (لوقا ۲: ۲۳)

باب ۲ انجیل لوقا برای کسانی که می‌کوشند تا رازهای خدا را با هوش انسانی خود تفتیش کنند، معمایی حل ناپذیر ارائه می‌دهد. از یک طرف نوشته شده است، «که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد.» (لوقا ۲: ۱۱) و از طرف دیگر گفته شده است که آن مولود، یعنی مسیح و خداوند باید در اورشلیم به عنوان نخست زاده، به خداوند تقدیم شود. ما قبلاً به این نکته اشاره کردیم که یهوه، تجلی خداوند در بدن روحانی خود است و یشوع که در جسم آشکار شد، خداوند است. بدین ترتیب یشوع به خداوند خدا تقدیم شد. لازم بود منجی صد درصد انسان باشد تا بتواند درد بکشد و بمیرد و لازم بود که صد درصد الهی باشد تا بتواند بر شیطان و مرگ غلبه کند. او چون انسان بود خورد، نوشید، خسته شد، خوابید، دعا کرد، و خلاصه در همه چیز مثل ما شد. «از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه به برادران خود شود...» (عبرانیان ۲: ۱۷) هر بار که با جنبهٔ انسانی او رو به رو می‌شویم او را در رابطه با (نجات خود) نزد پروردگار می‌بینیم.

خدا، عیسی مسیح پسر خدا را به واسطهٔ روح القدس تولید نمود. به همین دلیل خون و فکر و سرتاسر زندگی‌اش کاملاً مقدس و عاری از گناه بود. مرگ، هاویه و شیطان بر او حقی نداشتند. مسیح از زمان تولد تا موقع صعود، در جنبهٔ انسانی‌اش به چهار صورت در انجیل چهارگانه برای ما روایت شده است. در لوقا ۳: ۲۱ - ۲۲ چنین می‌خوانیم: «اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد و روح القدس به هیأت

در کلام انبیا، وقتی که خداوند به شکل دیدنی ظاهر می‌شود، او را فرشتهٔ حضور وی "فرشته روی وی" می‌گویند. در اشعیا ۶۳: ۹ آمده است: «او در همهٔ تنگیهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشتهٔ حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیۀ داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت.»

در آخرین کتاب عهد عتیق، یعنی در ملاکی ۳: ۱ نوشته شده است: «... یعنی آن رسول (فرشته) عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است.»

این حقیقت که خداوند در عهد عتیق در قالب دیدنی یک فرشته ظاهر می‌شد، اهمیت زیادی برای مکاشفهٔ او به صورت بشری دارد. آن چه که برای یعقوب، پدر اسباط دوازده‌گانه اسرائیل اتفاق افتاد، باید برای ما شهادتی باشد. دربارهٔ او چنین آمده است: «... در حین قوتش با خدا مجاهده نمود. با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در بیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. اما خداوند خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است.» (هوشع ۱۲: ۳ - ۵)

در این متن مجدداً از فرشته، یهوه و خدا سخن می‌رود ولی با این حال این اصطلاحات تنها به آن یگانه اطلاق شده است. او به صورتهای گوناگون خود را آشکار می‌کند ولی باز همان است. ما شرح مفصل این رویداد را در پیدایش باب ۳۲ از آیه ۲۴ به بعد می‌یابیم. این فرشته به صورت مردی که با یعقوب مبارزه کرد و محکم به کف ران او زد ظاهر می‌شود: «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم. به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل (کسی که با خدا می‌جنگد)، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب از او سؤال کرده، گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل (روی خدا) نامیده، گفت: زیرا خدا را رو برو دیدم و جانم رستگار شد.» (پیدایش ۳۲: ۲۴ - ۳۰)

این واقعه، به ظاهر خیلی انسانی به نظر می‌رسد. ولی با این حال باید گفت عظمت و تعالی قادر مطلق در این است که با وجود این که حی و حاضر است، اراده نموده که خود را به شکلی که برای خاکیان قابل درک باشد به آنها آشکار سازد. یعقوب پیش از مرگ دست خود را صلیبوار گذاشته پسران یوسف را برکت داده، گفت: «... خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق سالک بودند. خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است، آن فرشته‌ای که مرا از هر بدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد...» (پیدایش ۴۸: ۱۵ - ۱۶)

ما در خروج ۲۴: ۹ - ۱۱ چنین می‌خوانیم: «و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.»

هیچ کس نمی‌توانست خدا را در پری و کمال اصلی‌اش، یعنی به عنوان روح ببیند. ولی پس از این که در بدن روحانی داخل شد، این مسئله امکان پذیر گردید. آن هفتاد شیخ و بقیه او را در جلالت دیدند. حزقیال نبی در اوّلین باب کتابش در آیه ۲۶ چنین آورده است: «و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.»

در کتاب مقدس نمی‌توان جایی را سراغ داشت که سه شخص روی تخت نشسته باشند. اصطلاحاتی نظیر یک خدا در سه یا تثلیث نیز یافت نمی‌شود. هم چنین هیچ نبی یا رسولی را نیز نمی‌بینیم که آیه‌ای را به گونه‌ای تفسیر کرده باشد که بتوان این تصوّر را کرد که یک خدا از چندین شخصیت تشکیل شده باشد.

شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس، زیرا خداوند می‌گوید: «تمام ایشانی که از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چون که عصیان ایشان را دیگر خواهیم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» این وعده نبوتی در زمانی که خداوند ما جان سپرد و عهد جدید، آن پیمان نو را برقرار نمود، انجام شد. این رخداد عظیم با این کلام در متی ۲۶: ۲۸ انجام شد: «زیرا که این است خون من در عهد جدید...» و به موازات آن در متی ۲۷: ۴۵ - ۵۴ و سایر اناجیل، شرح داده شده است. خداوند ما با قیام خود بر هاویه و شیطان غلبه یافت و پیروزمندانه از عالم اموات خارج شد.

پطرس عمل نجات را با این عبارت خلاصه می‌کند: «زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانه برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد، در حالی که به حسب جسم مرد، لکن به حسب روح زنده گشت.» (اول پطرس ۳: ۱۸) او افراد محکوم به فنا را آزاد کرده و آنهایی را که در هاویه فرو رفته‌اند فدیّه داده است، چنان که در عبرانیان ۲: ۱۴ - ۱۵ نوشته شده است: «پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز هم چنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباہ سازد، و آفانی را که از ترس موت تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.»

عیسی بعد از به انجام رسانیدن عمل فدیّه، روز سوّم رستخیز فرمود و چهل روز بعد به آسمان صعود نمود. مردم اکثر آیات مربوط به این وقایع را در عهد جدید می‌دانند. ولی این واقعه یعنی تاریخ رهایی، در عهد عتیق نیز اخبار شده بود. به عنوان مثال در مزمور ۶۸: ۱۸ آمده است: «بر اعلیٰ علین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.» در مزمور ۴۷: ۵ به این عبارت بر می‌خوریم: «خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا.» افسسیان ۴: ۱۰ در این باره اطلاعاتی به ما می‌دهد و می‌گوید: «که آن کس که مرده بود، دفن شد، تا قلمرو مردگان پایین رفت و با پیروزی رستخیز نمود و به آسمان صعود کرد، آن که نزول نموده، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند.» و این گفتار را با شهادت پولس رسول به پایان می‌رسانم، «زیرا که اوّل به شما سپردم، آن چه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و این که مدفون شد و در روز سوّم بر حسب کتب برخاست، و این که به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده، و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان. و آخر از همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید.» (اول قرنتیان ۱۵: ۳ - ۸)

جهت این حرکت را روشن می‌کند: «که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به واسطه عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود.» بر روی این کره خاکی هستند افرادی که اجازه می‌دهند خدا آنها را در برنامه و اراده خود بگنجانند، آنها در مسیح هستند و خدا از آنها سرور می‌باشد.

در مزمور ۸۹: ۲۶ - ۲۷ درباره پسر خدا گفته شده است: «او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان.» پسر خدا، در بدن جسمانی خود رنج کشید و به جای همه پسران و دختران خدا مرد. به واسطه قیام، بدنش از مرگ به بی‌مرگی بازگردانیده شد. ایمان مسیحی درباره رستخیز و تبدیل بر این پایه استوار می‌باشد.

در اینجا آموزه یا معرفتی نیست که نتوان درباره آن به بحث پرداخت. بلکه مسئله بیشتر تحقق نقشه‌های نجات الهی است که ما را از مقام فرزندان انسان به فرزندان خدا ارتقا می‌دهد. در مزمور ۶۸: ۱۹ - ۲۰ آمده است: «مبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن خداوند یهوه است.» هیچ انسانی تا کنون نتوانسته است بر مرگ مسلط شود. بلکه این مرگ است که همواره بر او پیروز شده است. قبرستانی که می‌بینیم شاهدان این مدعا هستند. با این حال خداوند می‌گوید: «من ایشان را از دست هاویه فدیة خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست و ای هاویه هلاکت تو کجاست؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است.» (هوشع ۱۳: ۱۴) در زکریا ۹: ۱۱ اخبار شده است که رهایی و نجات مقدسین عهد عتیق باید صورت می‌گرفت: «و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم.»

وعدۀ عهد عتیق در عهد جدید داده شده است. به عنوان مثال ارمیا در باب ۳۱: ۳۱ - ۳۴ می‌نویسد: «خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آن که خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم. اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. و بار دیگر کسی به همسایه‌اش و

یک توضیح:

با توجه به آن چه که گفته شد، می‌توانیم بفهمیم که خدا در زمان آفرینش، وقتی که گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (پیدایش ۱: ۲۶) با چه کسی صحبت می‌کرد.

کتاب مقدس در این باره پاسخی واضح و قاطع دارند. در ایوب ۳۸: ۴ - ۷ خداوند از خادم خود می‌پرسد: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم (نه نهادیم) کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمان کار را بر آن کشید؟ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟» واضح‌تر از این نمی‌توان مسئله را بیان نمود، وقتی که خدا زمین را آفرید، لشکرهاي آسمانی با هم ترنم می‌نمودند و فرشتگان آواز شادمانی سر می‌دادند. پس ملاحظه می‌شود که خدا تنها نبود، پس با خود یا با خدای دیگری صحبت نکرد، چون غیر از او خدایی نبود. بلکه با فرشتگانی که در اطراف او بودند صحبت کرد.

خداوند در پیدایش ۱۱: ۷ می‌گوید: «اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یک دیگر را نفهمند.» در صورتی که قبل از آن در آیه ۵ آمده است: «و خداوند نزول نمود...» همواره در اطراف خداوند لشکریان آسمانی دیده می‌شوند.

میکایای نبی چنین شهادت می‌دهد: «او گفت: پس کلام یهوه را بشنوید، من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. و خداوند گفت: کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به این طور سخن راند و دیگری به آن طور تکلم نمود.» (دوم تواریخ ۱۸: ۱۸ - ۱۹) اینجا نیز خداوند با فرشتگانی که او را احاطه کرده بودند صحبت می‌کند.

اشعیا نیز از چنین رخدادی گزارش می‌دهد: «در سالی که عزای پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامنهای وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو پاهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود. و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: قدوس قدوس قدوس یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است. و اساس آستانه از آواز او که

صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد.» (اشعیا ۱ : ۴ - ۶) میان فرشتگان که ظاهری انسانی به خود می‌گیرند و کروی‌بان و سرفاین تفاوتی وجود دارد. آنجا کروی‌بان و سرفاین در بالای تخت خداوند پرواز می‌کردند، در حالی که فرشتگان در حضور وی می‌ایستادند. در آیه ۸ چنین می‌خوانیم: «آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ گفتم: لبیک مرا بفرست.» در اینجا نیز خداوند با لشکرها آسمانی حاضر صحبت می‌کند.

خدا خویشتن را به آن کسانی که بدو ایمان داشتند آشکار نمود. آنها وعده‌های او را دریافت می‌کردند و درباره‌ی او ابهام نداشتند. نه انبیا عهد عتیق و نه رسولان عهد جدید، هیچ کدامشان هرگز وارد مباحثی پیرامون الوهیت نشده‌اند. تنها در سده‌ی سوم، یعنی زمانی که فلسفه‌های یونان و عقاید رومیان درباره‌ی تعدد خدایان وارد مسیحیت شد و علما این مسائل را بر پایه‌ی اسطوره‌های ستی و افکار خود تعلیم دادند، آموزه‌ی تثلیث سر بر آورد. و در واقع که الهیات امروزی در کلیساهای رسمی یا مستقل بر همین پایه بنا شده است، نه بر شهادت اصلی انبیا و رسولان، چنان که اکثراً به اشتباه چنین تصوّر می‌نمایند. عمدتاً شناخت کاذب خدا به عنوان حقیقت پنداشته می‌شود، و معرفت حقیقی خدا به عنوان دروغ رد می‌شود. خدا آن نیست که ما تصوّر می‌کنیم بلکه هست آن که هست. انسانها خدایان بسیاری را می‌سازند، لیکن فقط خداوند است که خدا می‌ماند. دیروز و امروز و تا ابد همان است. (مزبور ۱۰۲ : ۲۶ - ۲۸ و اشعیا ۴۸ : ۱۲ و عبرانیان ۱۳ : ۸)

خدا نه تنها تکثیر نشد بلکه عوض هم نشد. برای یک یهودی حتّی تصوّر تثلیث هم غیر ممکن است. این مسئله برای وی پذیرفتنی نیست. زیرا در سرتاسر کتاب مقدّس هرگز نمی‌توان چنین شهادتی را یافت. خدا خویشتن را در جلوه‌های مختلف به ما می‌شناساند. و در هر دفعه به گونه‌ای آشکار می‌شود که با تحقّق نقشه‌ی وی ارتباط داشته باشد.

مقام پسر:

در مزبور ۲ : ۷ چنین می‌خوانیم: «... خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.» واژه‌ی "امروز" هیچ ربطی به ابدیت ندارد. چرا که ابدیت نه امروز دارد، نه فردا. مسئله به زمان مربوط می‌شود. رأی خدا در عهد عتیق برای آینده است. این یک طرح نبوتی است که قرار داده شد تا تحقّق آن در عهد جدید صورت بگیرد.

در آیه‌ی بعدی، یعنی آیه ۸ همین مزبور چنین می‌خوانیم: «از من درخواست کن و امتها را به میراث تو خواهیم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهیم گردانید.» در این دو آیه درباره‌ی تولید آن پسر که قرار است همه‌ی اقوام زمین به ارث به او داده شوند، صحبت می‌شود. هیچ انسانی به صرف ایمان به این که خدا یکی است، نجات پیدا نمی‌کند. شیطان هم ایمان دارد که خدا یکی است. (یعقوب ۲ : ۱۹) ایمان زمانی باعث رستگاری ما می‌شود که ایمان داشته باشیم که یگانه خدای واقعی، ما را به واسطه‌ی پسر خود نجات داد. به همین علّت نوشته شده است: «... به خداوند عیسی ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.» (اعمال ۱۶ : ۳۱) خدا این حقیقت را در مزبور ۲ : ۱۲ باز می‌کند: «پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی فروخته می‌شود. خوشا به حال همه‌ی آنانی که بر او توکل دارند.» نباید از کنار این آیه بی‌تفاوت گذشت. عدّه‌ی زیادی از خدا و پدر عزیز آسمانی صحبت می‌کنند، ولی آنها نمی‌دانند که پدر در روی زمین خود را در پسر و به عنوان نجات دهنده آشکار نموده است. تنها ایمان معتبر و نجات دهنده، عبارت است از ایمان به عیسی مسیح. چرا که خدا فقط در او با بشریت ملاقات کرده است. فقط در اوست که می‌توانیم با خدا ملاقات کرده و رستگار شویم. ما باید به این شکل به او ایمان داشته باشیم، چرا که به این شکل بود که به انسانها ظاهر شد، تا رستگاری و سعادت را برای آنها به ارمغان آورد. (تیطس ۱ : ۱۱ - ۱۴) به خاطر ماست که خدا رابطه‌ی پدر، پسر را برقرار کرده است، تا بتوانیم پسران و دختران خدا شویم.

در دوم سموئیل ۷ : ۱۴ این کلام نبوتی را می‌بینیم، «من او را پدر خواهیم بود و او مرا پسر خواهد بود ...» پس از آن از طریق پسر رابطه‌ای با فرزندان برقرار می‌شود. در هوشع ۱ : ۲ چنین می‌خوانیم: «به برادران خود عمی بگوئید و به خواهران خویش روحامه.» پولس این گفتار را در دوم قرنتیان ۶ : ۱۷ - ۱۸ این طور خلاصه می‌کند: «... از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» پولس در افسسیان ۱ : ۵ هدف و

می‌شنوید ریخته است.» (اعمال ۲: ۳۲) یحیی تعمید دهنده از پیش اخبار کرده بود: «... او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (متی ۳: ۱۱) و این به راستی یکی از آموزه‌های رسولان بود. در مسیح خدا با ما بود و به واسطه روح‌القدس در ما ساکن می‌شود. خداوند در یوحنا ۴: ۲۴ می‌گوید: «خدا روح است...» پولس در دوم قرنتیان ۳: ۱۷ می‌نویسد: «اما خداوند روح است...» چه نوشته باشد "روح خدا" چه "روح خداوند" یا "روح‌القدس"، منظور همیشه همان روح است.

نه پسر و نه روح‌القدس، هیچ کدام مستقل نیستند، در پسر، خدا با ما رابطه برقرار کرد، در حالی که به واسطه روح، ما با وی رابطه داریم. پسر می‌گوید: «از نزد پدر بیرون آمدم...» (یوحنا ۱۶: ۲۸) و درباره روح‌القدس گفته می‌شود «... روح راستی که از پدر صادر می‌گردد...» (یوحنا ۱۵: ۲۶)

انتقال:

درک مسئله الوهیت در عهد جدید، برای انسانها بسیار مشکل‌تر از درک آن در عهد عتیق است. و علت این امر وجود این واقعیت است که ما وارث یک اندیشه الهیاتی هستیم که از بنیاد با کتاب مقدس در تضاد است. حتی در شورای نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل شد، هنوز بحثی درباره تثلیث وجود نداشت. هر مورخ کلیسا می‌داند که در این شورا، موضوع بحث، الوهیت عیسی مسیح بود. آناناسیوس آشکارا از این تعلیم دفاع کرده و با موضع آریوس در این خصوص مخالفت می‌کرد. اشکال مختلف تثلیث بر پایه یک سوءتفاهم بنیادین بنا شده است. نه تنها مردم در این مورد به سخنان انبیا و رسولان توجه نکرده‌اند، بلکه گفته‌های افرادی هم که بعد از عصر رسولان آمده‌اند نادیده گرفته شده است. منشاء عقیده تثلیث به عصر تسلط اندیشه‌های فلسفی و الهیاتی (در کلیسا) بر می‌گردد، که به عقل خود فتوا داده می‌گفتند "باید سه شخصیت را به عنوان یک خدای واحد تلقی کنی!" با این وجود یک خدا نمی‌دیدند بلکه سه خدا، بدین ترتیب یکتا پرستی جای خود را به سه گانه پرستی داد.

درک تاریخ نجات، از خدایی می‌گوید که خود را فروتن ساخت و به عنوان LOGOS عمل کرده خود را در یک قالب بشری آشکار ساخت، به دست فراموشی سپرده شد. (یوحنا ۱: ۱۴ - ۱۴)

خدا از طریق انبیا سخن گفته بود، با این وجود وقتی که در پسر متکلم شد، نه به این جهت بود که وعده دیگری بدهد، بلکه پاسخ و نتیجه را در میان گذاشت. یک معرفت ظاهری که ناشی از گمان حدس باشد به درد چه کسی می‌تواند بخورد؟ توجه داشته باشید که در اینجا صحبت از بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین مکاشفه است. آن کس که مافوق زمان و هر چه از زمان است، وارد تاریخ گشت، و بدین ترتیب کلمه‌ای که در ابتدا بود، جسم گرفت و در میان ما ساکن شد. (یوحنا ۱: ۱۴ - ۱۴)

روشنایی آمد و روز جدید آغاز شد، روز نجات (اشعیا ۴۹: ۸ و دوم قرنتیان ۶: ۲) آفتاب عدالت برخاست و یک زندگی تازه که عمل روح بود، حاصل شد. این یک مداخله الهی در تاریخ بشریت بود. ما در واقع با مکاشفه خدا و یگانگی وجود او سر و کار داریم. این مسئله که خود خدا ما را با خود آشتی داد فقط زمانی واقعیت پیدا می‌کند که بودن خود خدا در مسیح واقعیت داشته باشد. (دوم قرنتیان ۵: ۱۹)

مورّخی دربارهٔ آتاناسیوس معلّم کلیسا که به نقل از ایرنیوس صحبت می‌کرد چنین می‌گوید: "فکر ایرنیوس، وقتی می‌گوید که در عیسی، خود خدا بر ما ظاهر گشت و خدا بر ما آشکار گردید و ما را فدیه داد و در او خود پدر را داریم گاه واضح و روشن است." این گفته لوتر را نیز اضافه می‌کنیم: "لازم است منجی خود خدا باشد، چرا که برای رهایی از آن سقوط دهشتناک در گناه و هلاکت ابدی، امکان نداشت که راه دیگری برای امداد ما وجود داشته باشد، مگر آن که از طریق یک شخص ابدی که بر گناه و مرگ تسلّط داشته و قادر به فدیه ما بوده باشد اقدام گردد تا در عوض، عدالت خدا حیات را برای ما به ارمغان آورد. هیچ یک از فرشتگان یا دیگر مخلوقات خدا چنین قدرتی نداشتند، پس واجب بود تا خود خدا باشد."

آموزهٔ ضد کتاب مقدّسی تثلیث، به مانع بزرگی برای ایمان آوردن یهودیان و مسلمانان تبدیل شده است. به جای این که مکاشفهٔ پدر، پسر و روح‌القدس را به صورت پی در پی در نظر بگیرند، آنها را در کنار یک دیگر قرار دادند. این واقعیت که عهد عتیق و عهد جدید هماهنگی کاملی دارند، و ممکن نیست که هم دیگر را نقض کنند، باید باعث هدایت هر خدا ترسی بشود. لازم است که نبوّت و تحقّق آن با یک دیگر هماهنگی کامل داشته باشند و چنین هم هست. چه عهد عتیق و چه عهد جدید، متّفق بر این واقعیت شهادت می‌دهند که آن کس که در صورت خدا بود با پری خود وارد یک موجود بشری گردید.

در پیدایش ۱: ۲۶ - ۲۸ آمده است که آدم به صورت خدا آفریده شد، یعنی در بدنی روحانی و بعد از آن در باب ۲: ۷ است که خداوند خدا برای او بدنی جسمانی و خاکی بساخت، و سپس حوّا را از آدم گرفت. از آنجا که انسان در این بدن جسمانی سقوط کرد، لازم بود که خدا نیز در بدنی جسمانی بیاید. مسیح، آدم آخر است. (اول قرنثیان ۱۵: ۴۵) در جلجتا پهلوی او باز شد و به واسطهٔ عمل فدیه، عروس او از او گرفته شد. عروس گوشتی از گوشت وی بود ... (افسیان ۵: ۳۰) انسان باید الهی می‌شد، به همین دلیل خدا از نظر جسم انسان شد، ولی از نظر روح خدا ماند. فقط او بود که قدرت داشت تا انسانها را به موضع الهی خود برگرداند. در این مورد که فقط یک خدا هست، می‌توان به شهادت عهد جدید نیز مانند عهد عتیق استناد کرد: «عیسی او را جواب داد که اوّل همهٔ احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما، که اوّل از احکام این است.» (مرقس ۱۲: ۲۹ - ۳۰)

کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.

حتّی پیش از بنیاد عالم، جلال خدا که پسر باید از آن برخوردار می‌شد آماده بود. (یوحنا ۱۷: ۵) به همین طریق کسانی که به او تعلّق دارند، پیش از بنیاد عالم در او برگزیده شده بودند. (افسیان ۱: ۴ - ۵) و قبل از بنیاد عالم اسمشان در دفتر حیات برّه نوشته شده بود. (مکاشفه ۱۳: ۸) یک برگزیدگی وجود دارد که به مسیح و به کلیسا که عروس او می‌باشد مربوط می‌شود. خدا به علّت علم سابق خود همه چیز را در نقشهٔ خود گنجانیده است تا به ما فیض بدهد. او این کار را قبل از ازل کرد. (دوم تیموتاؤس ۱: ۹) ما در نقشهٔ خدا گنجانیده شده‌ایم.

در هیچ جای کتاب مقدّس اصطلاحاتی نظیر: "خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس شما را مبارک سازد" که امروزه در مسیحیت رایج شده است، وجود ندارد. در عهد جدید خدا "پدر ما" خوانده می‌شود، ولی در هیچ جا اصطلاح "خدای پسر" نوشته نشده است، بلکه همواره به اصطلاحاتی نظیر "پسر خدا" یا "پسر حضرت اعلی" بر می‌خوریم. این مسئله دربارهٔ روح القدس هم صدق می‌کند. نوشته نشد که "خدای روح‌القدس سطح آبها را فرو گرفت" بلکه "روح خدا ... (پیدایش ۱: ۲) این خدای روح‌القدس نیست که در لحظهٔ تممید مسیح نزول فرمود، بلکه روح خدا. (متی ۳: ۱۶) این خدای روح‌القدس نیست که بر مریم سایه افکند، بلکه نوشته شده است: «... روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» (لوقا ۱: ۳۵) اگر روح‌القدس شخصیت مستقلی بود، آن کودک باید "پسر روح‌القدس" خوانده می‌شد، چون توسط روح‌القدس است که کودک آورده شد. اما روح‌القدس خداست.

خدا در یوئیل ۲: ۲۸ می‌گوید: «و بعد از آن روح خود را بر همهٔ بشر خواهم ریخت ...» و تحقّق این وعده را در اعمال باب ۲ می‌بینیم. خدا شخص دیگری را نفرستاده بلکه روح خود را ریخته است. عیسی وعده پدر را به خاصان خود داد. (اعمال ۱: ۴ - ۸) عیسی این دو چیز را عنوان کرد: او در یوحنا ۱۶: ۷ می‌گوید که روح‌القدس را خواهد فرستاد، ولی در یوحنا ۱۴: ۱۸ می‌گوید که خود نزد آنها خواهد آمد. او در بنطیکاست به روح آمد و در ایمانداران ساکن شد. به این شکل است که مسیح در ما امید پر جلال است. (کولسیان ۱: ۲۷)

پطرس در اوّلین موعظه‌اش مسئله را به این شکل عنوان نمود: «پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح‌القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و

در طول چهار هزار سال عهد عتیق، هیچ پیغمبری خطاب به خدا "ای پدر آسمانی" نگفت. به همین ترتیب در هیچ جایی اشاره نشده است که یکی از آنها یک "پسر خدا" را مخاطب قرار داده باشد. و هیچ جا هم نمی‌بینیم که پدر و پسر در آسمان با هم صحبت کرده باشند. (در عهد عتیق)

دانستن این نکته بسیار اهمیت دارد! گذر از عهد عتیق به عهد جدید برای نجات ضروری بود. "همان" که در عهد عتیق یهوه خوانده می‌شد در عهد جدید پسر (خداوند عیسی) خوانده می‌شود. الوهیم، آن خدای نادیدنی به عنوان یهوه، به شکل دیدنی خویش را آشکار نمود. همان خدا به عنوان پدر، خود را در قالب دیدنی یعنی پسر، مکشوف نمود. اسم عیسی (یسوع در زبان عبری) به معنی "یهوه نجات دهنده" می‌باشد.

هر عنوان و هر مکاشفه خدا باید در بافت خاص خودش مورد بررسی قرار گیرد. آنها باید در همان جا گذاشته شوند، چون سر جای واقعی خود هستند. در جایی که صحبت از پدر است نمی‌توان "پسر" را قرار داد، و در جایی که صحبت از پسر است نمی‌توان عنوان پدر را به جای آن به کار برد. فقط یک خداست که خود را در آسمان مکشوف کرد و در زمین به عنوان پسر خود را آشکار ساخت. به عنوان پدر هیچگاه زاده نشد و هیچ وقت هم نمرد. او به عنوان پسر تولید شد، به دنیا آمد، رنج کشید، مرد و رستخیز فرمود.

این اتفاقات به خاطر ما رخ داد. ما داخل نقشه الهی شده‌ایم: «و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید.» (اول قرنتیان ۶: ۱۴) «زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.» (رومیان ۶: ۵) به همان اندازه که مکاشفه خدا در مسیح حقیقت دارد، مکاشفه مسیح در ایمانداران نیز حقیقت دارد.

این نکته که در هیچ جای کتاب مقدس با اصطلاحاتی نظیر "پسر ابدی" و "پسر آسمانی" برخورد نمی‌کنیم، بلکه همواره صحبت از "خدای ابدی و پدر آسمانی است" بسی جای تفکر و تعمق دارد. این مسئله نیز قابل تأمل است که کسی که الوهیم را دیده است نمی‌تواند بگوید که یهوه را دیده است، ولی کسی که خداوند را دیده است می‌تواند بگوید: "خدا را دیده‌ام." پدر نیز نمی‌توانست بگوید که "هر که مرا دید، پسر را دید" ولی پسر می‌توانست بگوید: «هر که مرا دید پدر را دیده است.» (یوحنا ۱۴: ۹) در لوقا ۱۰: ۲۲ چنین می‌خوانیم: «و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی‌شناسد که پسر

در رومیان ۳: ۳۰ به این عبارت بر می‌خوریم: «زیرا واحد است آن خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد.» در رساله یهودا در آیه ۲۵ نوشته شده است: «یعنی بر خدای یکتا که به وسیله عیسی مسیح خداوند ما، ما را نجات داده است جلال و عظمت، قوت و قدرت باد. از ازل تا به امروز و از امروز تا به ابد، آمین.» [ترجمه شریف] قبل از آن که به صورت مفصل، به ابعاد مختلفی که در آن خداوند ما، خدمت خود را به صورتهای متنوع به انجام رسانید، بپردازیم، لازم است که مجدداً بر الوهیت او همان طور که عهد جدید به ما می‌گوید تأکید کنیم. رومیان ۹: ۴-۵ شهادت می‌دهد که مسیح خداست: «که ایشان اسرائیلی‌اند و پسر خواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان است، که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد، آمین.» یوحنا رسول این مطلب را بدین گونه مطرح می‌کند: «اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.» (اول یوحنا ۵: ۲۰)

وقتی که پولس در اول تیموتاؤس ۳: ۱۶ می‌گوید: «و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.» شهادت قانع کننده‌ای می‌دهد. شهادتی را که انبیا و رسولان متفق داده‌اند نه می‌توان نادیده گرفت و نه می‌توان آن را کنار گذاشت. پولس رسول به کولسیان چنین می‌نویسد: «تا دلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند. یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.» (کولسیان ۲: ۲-۳) الوهیت مسیح بنیاد ایمان و شرط اساسی برای نجات ماست.

خالق:

همان القابی که در عهد عتیق در رابطه با خدا به کار می‌روند، در عهد جدید در رابطه با خداوند به کار رفته‌اند، مثل: فدیه دهنده، پادشاه، شبان و غیره. حتی عیسی خداوند را به عمل آفرینش ربط می‌دهند. در یوحنا ۱: ۱۰ چنین می‌خوانیم: «او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.» در کولسیان ۱: ۱۶-۱۷ نوشته شده است: «زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوآت، همه به وسیله او و برای او آفریده شد و او قبل همه است و در وی همه چیز قیام دارد.» از بافت این آیات چنین بر می‌آید که در اینجا واقعاً صحبت از عیسی مسیح است.

در اول قرن‌تین ۸: ۶ به این عبارت بر می‌خوریم: «لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.» در این آیه پدر لقب درستی می‌گیرد، یعنی خداوند. همه چیز به دست خدای پدر به هستی درآمده است و هم چنین توسط عیسی مسیح. پس سؤال در اینجا است، که همه چیز توسط چه کسی به هستی درآمده است؟ آیا دو آفریننده داریم؟ حاشا، فقط یک آفریننده است. او خداست و به عنوان پدر، خود را در پدر آشکار ساخت و پدر، خداوند است، و بدین ترتیب همان خداست.

در کتاب نبوتی عهد جدید، او دوباره خداوند خداست: «ای خداوند و خدای ما، تو تنها شایسته‌ای که صاحب جلال و حرمت و قدرت باشی، زیرا تو همه چیز را آفریدی و به اراده تو آنها هستی و حیات یافتند.» (مکاشفه ۴: ۱) [ترجمه شریف]

خلقت الهی:

خدا با زایش (روحانی) خلقت تازه‌ای را شروع کرد. نوع بشر به واسطه خلقت، هستی یافت. اما نژاد الهی از طریق زایش (روحانی) آغاز شد. لازم بود که رابطه پدر و پسر بین خدا و انسانها ایجاد شود. خدا نمی‌توانست از طریق ابراهیم، موسی و یا یکی از انبیا که از طریق خلقت طبیعی به دنیا آمده بودند این کار را بکند. چرا که آنها عضوی از آفرینش سقوط کرده بودند. خدا از راه زایش (روحانی) خلقت تازه را شروع کرد و این امر به واسطه پسر یگانه‌اش محقق شد. خدا نطفه حیات را در مریم باکره به وجود آورد. مریم، صرفاً حامل این کودک بود، وی گفت: «... اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود...» (لوقا ۱: ۳۸) چه خدا، چه انبیا و چه رسولان، هیچ کدام ذکری از مادر خدا نکردند. خود عیسی نیز هیچ وقت او را "مادر" صدا نکرد، بلکه "زن".

عیسی نخست زاده برادران زیادی شد. (رومان ۸: ۲۹) آدم آفریده شده بود، در حالی که مسیح، پسر تولید شده خدا است. فقط از طریق اوست که می‌توانیم از نظر روحانی تولید شده، تولد تازه بیاییم و عضوی از نژاد الهی بشویم. نوشته شده است: «... از نسل او می‌باشیم. پس چون از نسل خدا می‌باشیم...» (اعمال ۱۷: ۲۸-۲۹) در مکاشفه ۳: ۱۴ نوشته شده است: «... این را می‌گویند آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست.» موضوع مورد نظر در آیه فوق آفرینش جهان نیست، بلکه مسیح است که به واسطه زایش (روحانی) سرآغاز خلقت تازه شد. همه پسران و دختران نیز باید از کلمه و روح مولود شوند. خداوند با قاطعیت می‌گوید: «... اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» (یوحنا ۳: ۳) آیینهای مذهبی نمی‌توانند منجر به تولد از روح القدس شوند. ابتدا لازم است که بذریه الهی در جان ما کاشته شود. بدون بذریه، حیات به وجود نمی‌آید، چه حیات روحانی و چه جسمانی. در یوحنا ۱۰: ۳۳ یهودیان خداوند را به کفر و رزی متهم می‌کردند. «من گفتم که شما خدا یانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.» (مزمور ۸۲: ۶) در عهد عتیق کلام بر انبیا نازل می‌شد و چون این عنصر الهی، یعنی کلام از طریق آنها دریافت می‌شد، خدایان خوانده شدند. از خدا فقط عناصر الهی صادر می‌شود. به همین دلیل کلامی که از خدا صادر می‌شود بذریه الهی است (لوقا ۹: ۴) و به واسطه آن فرزندان خدا می‌شویم: «او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.» (یعقوب ۱: ۱۸)

پل:

توقفهای زمانیه‌ای که ناشی از کوتاهیها و عصیانهای آدمیان می‌باشد، نمی‌توانند باعث شوند که نقشه ابدی خدا برای نوع بشر بلا اثر شود. انسان به واسطه گناه، خویش را از خدا جدا ساخت و "بی‌خدا" شد. ولی خدا گفت: «... خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم. بلکه (خوش هستم) که شریر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند...» (حزقیال ۳۳ : ۱۱) به خاطر این که انسان برای حیات و مشارکت با خدا آفریده شده بود، خداوند راهی مهیا ساخت تا ما را از هلاکت نجات داده و مجدداً به زندگی جاوید سوق بدهد. ما به تنهایی قادر نبودیم به نزد خدا برگردیم. پس لازم بود که خود او بیاید و ما را متحمل شود. به همین خاطر در اشعیا ۴۰ : ۳ چنین می‌خوانیم: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.» و در آیه ۹ نیز می‌خوانیم: «ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند بر آ! و ای اورشلیم که بشارت می‌دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که "هان خدای شماست!"»

در اشعیا ۵۲ : ۱۰ نوشته شده است: «خداوند ساعد قدّوس خود را در نظر تمامی امتها بالا زده است و جمیع کرانه‌های زمین نجات خدای ما را دیده‌اند.» و در اشعیا ۳۵ : ۴ گفته شده است: «به دل‌های خائف بگویند: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد.»

خدا به عنوان روح نمی‌توانست بمیرد، بدین خاطر لازم بود که در بدنی جسمانی بیاید. فقط بدین صورت بود که می‌توانست این بدنهای ما را از هلاکت نجات بدهد و ما را به موضع الهی و اولیّه خود برگرداند. این هدف برای ایمانداران حقیقی در قیامت تحقق خواهد یافت.

هستم:

در یوحنا ۸ : ۲۸ نوشته شده است: «عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آن چه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم.» لقب هشتم از زمان موسی مفهوم خاص دارد، «موسی به خدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من پرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: اهی (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» (خروج ۳ : ۱۳ - ۱۴) و خداوند این سخنان عهد عتیق را در عهد جدید در رابطه با خود تکرار می‌کند، او می‌گوید: «من راه و راستی و حیات هستم.» «من نان حیات هستم.» «من نور جهان هستم.» و غیره. ما مرتب به همان اصطلاحاتی بر می‌خوریم که در یوحنا ۸ : ۵۷ - ۵۸ نوشته شده است: «... هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» پس این هشتم بود که به عنوان یهوه با ابراهیم صحبت کرد.

در اشعیا ۴۴ : ۶ خداوند می‌گوید: «من اوّل هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.» شبیه همین سخن در اشعیا ۴۸ : ۱۲ نیز آمده است: «من او هستم! من اوّل هستم و آخر هستم.» در عهد جدید نیز به همین اصطلاح بر می‌خوریم: «... ترسان مباش! من هستم اوّل و آخر و زنده، و مرده شدم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.» (مکاشفه ۱ : ۱۷ - ۱۸) کاملاً واضح است که شخص مورد نظر چه کسی است. یهوه در عهد عتیق می‌گوید: «من اوّل و آخر هستم...» عیسی در عهد جدید می‌گوید: «من اوّل و آخر هستم...» در مکاشفه ۱ : ۸ او دوباره خداوند خداست: «من هستم الف و یا، اوّل و آخر، می‌گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق.» دقت بر روند اثبات کلام خدا واقعاً دل‌انگیز است.

یهوه عهد عتیق، عیسی عهد جدید است، او همواره همان است. شهادتی که درباره خود در مکاشفه ۱ : ۸ می‌دهد ارزش فوق‌العاده‌ای دارد. همان طوری که کتاب مقدس می‌گوید خوشا به حال کسی که ایمان داشته باشد. خدا به هیچ وجه به فکر نوشتن کتاب مقدس جدیدی نیست. او امروز همان چیزی را می‌گوید که همیشه گفته است. چون نیازی نمی‌بیند که چیزی را تصحیح کند.

پادشاه:

به یقین هیچ خواننده کتاب مقدس نمی تواند انکار کند که در عهد عتیق خداوند خدا پادشاه خوانده می شود. در مزمو ۵: ۲ داوود فریاد بر می آورد و می گوید: «ای پادشاه و خدای من ...» ارمیا (۱۰: ۱۰) اشعیا نیز همین مطلب را به این صورت عنوان می کند: «خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است ...» (اشعیا ۴۴: ۶) در زکریا ۹: ۹ می خوانیم: «ای دختر صیهون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است.» این وعده نبوتی به عینه در عهد جدید محقق شد. در این مورد در متی ۲۱: ۱ - ۵ چنین می خوانیم: «و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «در این قریه ای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد. و اینها واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود.» جمعیت وجد می کردند، لباسهای خود را پهن کردند و شاخه ها را کردند تا راه را مزین کنند، این کارها را کردند چون پادشاه وارد اورشلیم می شد. آنها فریاد سر دادند: «... هوشیانا پسر داوود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید! هوشیانا در اعلی علین.» (متی ۲۱: ۹)

پس از این که خداوند به دنیا آمد، دانشمندی چند از خاور زمین به اورشلیم آمده سؤال کردند: «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟» (متی ۲: ۲) پس از این که خداوند ما دستگیر شد از وی پرسیدند: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» پس از بازجویی پیلطس به نتیجه رسید: «پس پیلطس باز داخل دیوان خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟ پیلطس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ انت تو و رؤسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟ عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. پیلطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است

بین خدا و انسانها را بردارد.

آمدن شریعت لازم بود، چون به واسطه آن بود که می شد گناه را شناخت (رومیان ۳: ۲۰) روح خدا ما را با توجه به دستورات و ممنوعیتهایی که باید رعایت کنیم ولی از آنها تخطی می کنیم به گناه ملزم می سازد. تنها به این صورت است که به مجرم بودن خود نزد خدا و نیاز به رستگاری پی می بریم.

از باب سوّم پیدایش این طور بر می آید که مار، حوّا را به یک مکالمه کشاند و با گفتن این عبارت که: «آیا خدا حقیقت گفته است ...» حوّا را نسبت به کلام خدا مشکوک کرد. گذشته از این بحث از "طمع چشم"، "معرفت"، "دانش افزایی" و "مثل خدا" سخن می راند.

خدا به آدم هشدار داده به وی گفته بود «... روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.» (پیدایش ۲: ۱۷) شیطان به واسطه مار چیز خلافی را گفت و تنها یک پیشوند منفی جلوی فعل گذاشت: «... هر آینه نخواهید مرد.» (پیدایش ۳: ۴) و بدین ترتیب بود که توانست با ظاهر جذاب خود، حوّا را بفریبد. حوّا نیز آدم را در ناطاعتی خود سهیم کرد. (نتیجه شک به کلام خدا) و مشارکت میان خدا و بشریت از بین رفت.

از آن زمان به بعد دنیا در شرارت به سر می برد و زیر نفوذ شریر قرار دارد. و برای هر انسانی که چشم به دنیا می گشاید مرگ مقدر شده است.

لازم بود که انسان بعد از ارتکاب گناه، از خوردن (میوه) درخت حیات منع شود. به همین خاطر وی را از باغ عدن اخراج نمود. اما انسان نمی بایست برای همیشه در گناه خود باقی بماند. لازم بود که ابتدا کفاره انجام شود تا آشتی امکان پذیر گردد.

وقتی که این اتفاق افتاد، خداوند به مجرم (مردی که در کنار مسیح بر بالای صلیب بود) گفت: «... هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۴۳)

هر انسانی که به دنیا می آید از خدا جداست. هر کدام از ما، مانند آدم و حوّا عمل می کنیم و واکنش نشان می دهیم. ما نزد خدا مجرم هستیم و نیاز به رستگاری داریم. آیینهای مذهبی ای که ما به دلیل ترس از خدا بر پا می کنیم بیشتر از برگهای انجیری که آدم و حوّا گذاشته بودند، نمی توانند ما را بپوشانند. لذا انسان در نظر خدا، هنوز هم در همان حالتی قرار دارد که اولین انسانها بعد از تخطی از کلام در آن قرار داشتند.

در دو هزاره اول، خدا شخصاً خود را به انسانهایی چون خنوخ، نوح و ابراهیم مکشوف ساخت، بشریت به راه خود می رفت و خدایان زیادی را حرمت می کرد. در زمان موسی خدا قوم اسرائیل را برگزید. خدا شریعت را داد و انواع قربانی معمول گردید. این فرمانها و دستورات نمی توانستند یک آشتی قطعی و نهایی به وجود آورند بلکه فقط گناهان را می پوشانیدند. این روش حاکی از آن بود که برّه خدا باید ظهور کند و برای گناهان جهان بمیرد و دیوار جدایی

سخن مرا می شنود.» (یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸)

در عهد عتیق، پادشاه از القاب خداوند خداست، در عهد جدید نیز عیسی مسیح به عنوان پادشاه معرفی می شود. پولس این مطلب را به این شکل عنوان می کند: «باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالابد. آمین.» (اول تیموتاؤس ۱: ۱۷) چقدر عمیق است حکمت و معرفت خدا! فقط از طریق مکاشفه است که می توانیم تنوع مکاشفه خدا را ببینیم. فقط کسی که بر طبق کتاب مقدس، ایمان دارد که خدا خود را در مسیح آشکار ساخت، می تواند آیات را به شکل درست بفهمد.

برقراری پادشاهی هم چنان به آینده مربوط می شود. این رویداد در کلام انبیا از پیش اخبار شده است: «تسیح بخوانید، خدا را تسیح بخوانید، تسیح بخوانید، پادشاه ما را تسیح بخوانید. زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسیح بخوانید.» (مزمور ۴۷: ۶-۸) در مزمور ۹۶: ۹ و بعد از آن نیز با این عبارت روبرو می شویم: «خداوند را در زینت قدوسیت پرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. در میان امتها گویند خداوند سلطنت گرفته است ...» مکاشفه ۱۱: ۱۷ نیز به همین بافت تعلق دارد: «و گفتند: تو را شکر می کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی.» در متی ۲۵: ۳۱-۳۲ آمده است: «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، و جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از هم دیگر جدا می کند به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می کند.» در زکریا ۱۴: ۹ آمده است: «و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد.» در همین بافت مکاشفه ۱۵: ۳ را می یابیم: «سرود موسی بنده خدا و سرود برّه را می خوانند و می گویند: عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امتها.» این آیات کافی هستند تا به ما ثابت شود که این و آن، یعنی خداوند خدا و خداوند عیسی، مانند هم به عنوان آن پادشاه معرفی می شوند. در غیر این صورت، یعنی اگر یهوه و یسوع همان نباشند، ما با دو پادشاه متفاوت و متمایز سر و کار خواهیم داشت.

داور:

بسیاری از آیات شهادت می‌دهند که خدا داور نیز هست. مزمور ۷: ۱۱ می‌گوید: «خدا داور عادل است...» مزمور ۵۰: ۶ می‌گوید: «... زیرا خدا خود داور است.» مزمور ۵۸: ۱۱ می‌گوید: «... هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

گفته اشعیا ۳۳: ۲۲ بسیار قابل تأمل است: «زیرا یهوه داور ماست، یهوه شریعت دهنده ماست، یهوه پادشاه ماست پس ما را نجات خواهد داد.» همان که شریعت را داد، موافق با شریعت خود داوری خواهد کرد. یعقوب همین مطلب را در عهد جدید به شکل زیر عنوان می‌کند: «صاحب شریعت و داور یکی است که بر رهانیدن و هلاکت کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می‌کنی.» (یعقوب ۴: ۱۲) ارمیاء نبی خداوند را به عنوان داور معرفی می‌کند: «اما یهوه صباوت که داور عادل ... هستی...» (ارمیا ۱۱: ۲۰) و پولس در انتهای مأموریتش می‌توانست چنین بگوید: «بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد...» (دوم تیموتاؤس ۴: ۸)

در یوحنا ۵: ۲۱ نوشته شده است: «زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.» در باب ۱۰ اعمال رسولان، پطرس به صورت مختصر نقشه نجات خدا را برای کرنیلیوس و اهل خانه‌اش مطرح می‌کند. در این موعظه، این مسئله مطرح می‌شود که خدا عیسی را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. (اعمال ۱۰: ۴۲) در عبرانیان ۱۲: ۲۲ - ۲۳ نوشته شده است: «بلکه تقرب جسته‌اید به... کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع...»

در اینجا نیز جا دارد از خود سؤال کنیم: چه کسی داور خواهد بود؟ خدا یا خداوند عیسی؟ البته که یکی داوری خواهد کرد، یعنی عطا کننده شریعت. چه او را خدا بخوانیم یا پدر و خداوند بخوانیم یا پسر، فرقی نمی‌کند، او همواره آن یگانه است. این مقایسه‌ها را در صورت نیاز می‌توان در ابعاد وسیع‌تری ادامه داد.

توقف:

متأسفانه بشریت به صورت کلی اراده خدا و روش او را در انجام اراده‌اش درک نکرد. خدا نقشه دارد که برای ابدیت پسران و دخترانی داشته باشد که در مشارکت با او به سر برند. و به خاطر این دعوت (هدف) عالی است که انسان به شباهت او خلق شد. او تاج خلقت بود، مسؤولیت حکومت بر سر تا سر زمین به او محول می‌شد.

انسان ساخته نشد تا روبات باشد، بلکه به او اختیار داده شد و به همراه آن قدرت محبت کردن، حس کردن، تصمیم‌گیری کردن و غیره. با این وجود اصل اطاعت می‌بایست اعمال می‌شد، به عبارتی انسان باید این اختیارات را در اطاعت از خدای قادر مطلق به کار می‌بست. انسان در آزمایش قرار گرفت، لازم بود که آزادانه تصمیم بگیرد. خداوند به وی دستوری داده بود که رعایتش آسان بود. (پیدایش ۲: ۱۵ - ۱۷) این مسئله هنگامی برای ما قابل درک‌تر می‌شود که بدانیم که رعایت این دستور حفظ آبرو بود. ولی انسان نپذیرفت و خودسر شده از تسلط خدا خارج شد. بدین ترتیب آن هماهنگی کامل که میان وی و خالقش بود از بین رفت و انسان از خدا جدا شد.

به ما گفته نشده است که این مشارکت خالص با خدا چقدر طول کشید. هر چه باشد، پیش از سقوط در گناه، زحمت و اشک و درد و بیماری و مرگ وجود نداشت. ما برای زندگی کردن بدون این پدیده‌ها مقدر شده بودیم و بدین خاطر اشتیاق داریم که به وضعیت اصلی خود باز گردیم.

بر طبق اشعیا ۱۴: ۱۲ - ۱۵ جریان به این شکل شروع شد که یکی از رؤسای ملاتکه بر خدا شورید و بدین خاطر از حضور باری تعالی رانده شد. در حزقیال ۲۸: ۱۳ آمده است که این موجود در عدن یعنی در باغ خدا بود. پس از این که از خدا جدا شد، سعی کرد که انسانها را بر خدا بشوراند.

چون شیطان روح بود نمی‌توانست انسانهایی را که در جسم زندگی می‌کنند اغوا کند، پس مار را در قید خود گرفت. اسم مار در اغلب زبانها مذکر است و آن موقع مار می‌توانست راست راه برود. فقط بعد از لعنت بود که مار به یک خزنده تبدیل شد. (پیدایش ۳: ۱۴)